

# انباشت سرمایه

## انباشت فقر و بردگی طبقه کارگر



اتحاد فعالین سوسیالیست افغانستان

بهار ۱۳۹۴

## فهرست مطالب

۴	پرسش ها:
۶	انباشت بدوی سرمایه
۹	انباشت بدوی سرمایه در افغانستان
۱۷	تشدید انباشت بدوی سرمایه در افغانستان
17	مانع اول:
۱۹	مانع دوم:
۲۳	مانع سوم:
۲۵	تبعات انباشت بدوی سرمایه
۲۶	منابع:

## سخنی با خواننده:

کار برای روی صحنه آمدن جنبش سیاسی طبقه کارگر در افغانستان، یک ضرورت کاملاً جدی است؛ زیرا سال هاست که این جنبش و نظریاتش از یک سو به وسیله جنایات مختلف روس‌ها؛ جنایات احزاب خلق و پرچم و تبلیغات امپریالیسم و ارتجاع در افغانستان سرپا مسخ شده و اذهان طبقه کارگر و زحمتکشان کشور در این رابطه مسموم گردیده است از جانب دیگر کار چپ سنتی طی پنجاه سال اخیر در این مورد، نیز بورژوایی و انحرافی بوده است نه کارگری. حال برای این که این جریان تاریخی در مسیر اصلی‌اش قرار گیرد و ذهن طبقه کارگر و زحمتکشان از خرافات انباشته شده منزّه گردد؛ چه باید کرد؟ از دید ما یکی از راه‌های اساسی غلبه بر این وضعیت، تبلیغ و ترویج مستمر سوسیالیسم بر مبنای مبارزه کار علیه سرمایه است؛ تا از یک طرف این جنبش بر مسیر خود استوار گردد و از طرف دیگر طبقه کارگر و مردم افغانستان آگاه شوند که: سوسیالیسم نه تجاوز بر کشورها؛ نه فقر و ذلت انسان؛ نه تعقیب؛ شکنجه و سلب حق حیات از آدم‌ها؛ بلکه یک جنبش اجتماعی تاریخی برای بیرون کشیدن ثروت و وسایل تولید از چنگ یک اقلیت استثمارگر مفت‌خوار، و برعکس قرار دادن این ثروت و وسایل کار در اختیار جامعه برای آزاد و بهتر زیستن انسان است.

بناءً انتشار مقاله انباشت بدوی سرمایه در افغانستان، گامی است در این راه که فعالین سوسیالیست افغانستان نباید از ادامه این کار پر مشقت ولی واقعی و ضروری منحرف شوند. در غیر این با ابراز احساسات و ساده‌نگری‌ها نمی‌شود جنبش سیاسی طبقه کارگر برای تغییر سازمان جامعه راه بیافتد و به پیروزی نایل آید.

## انباشت سرمایه، انباشت فقر و بردگی طبقه کارگر

### پرسش ها:

در سال های اخیر، اذهان مردم افغانستان را مجموعه ای از پرسش های ذیل گرفته است، که پاسخ قانع کننده دریافت نکرده اند: چرا این همه کودتا ها ( ۲ سرطان ۱۳۵۲ و ۷ ثور ۱۳۵۷)؟ چرا تجاوزات پیهام امپریالیست ها (روس ها، امریکا - ناتو)؟ چرا جنگ های داخلی جهادی ها؟ چرا بوجود آمدن طالبان، القاعده و داعش؟ چرا پیدا شدن این همه تکه داران قوم و مذهب؟ چرا این همه دزدی ها و آدم ربایی ها؟ چرا این همه دولت های فاسد؟ چرا طالب خون ریز، ملا متجاوز، تاجر تقلبکار؟ چرا رییس دزد، مدیرعامل دزد، رییس جمهور " دهن جوال گیر"؟ چرا خیلی از جاسوسان روی کرسی های قدرت سیاسی؟ چرا امیر زمین خوار، قومندان زمین خوار، معاون رییس جمهور همچنان؟ راستی این همه بانک ها، شرکت های تجارتي و مخابراتی، این همه بلند منزل ها، هتل ها، شهرک ها، کاروان های حمل و نقل، شرکت های سیاحتی، بنگاه های تولیدی، پوهنتون ها، مکاتب، کلب های ورزشی، فروشگاه ها و رسانه های خصوصی که همه مهر مالکیت مشیت قلیلی را بر پیشانی دارند، از کجا آمدند؟ آیا این همان گنج قارون است که بر ویرانه های این خاک روی زده است؟ و اما، متضاد بر این مالکیت های خصوصی؛ چرا این همه روستائیان فقیر روی شهر ها ریختند؟ چرا پیشه وران شهری بینوا شدند؟ چرا ارتشی از بیکاران شکل گرفت؟ چرا کارگران و جوانان کشور را ترک می کنند؟ چرا دو و نیم ملیون چرسی و تریاکی؟ چرا فقر نان، فقر مسکن، فقر اخلاق و شیوع فحشا؟ چرا این همه گدایان؟ چرا موجی از کودکان گرسنه روی آشغال ها؟ چرا این همه تجاوز بر زنان؟ چرا شیوع انواع بیماری ها؟ چرا پسران و دختران خود را آتش میزنند؟ چرا آدم ها و سگ ها زیر پل ها و بستر رود خانه، یکجا میولند؟ چرا جای ظریفترین احساس ها و عواطف انسانی را معاملات نقدینه گرفت؟ بی تردید، برای ارایه پاسخ به این همه چرا ها باید علل مختلفی را شکافت. اما کلیدی ترین آنها اینک: چه در جریان جنگ سرد و چه پس از سقوط پکت ورشو، تعدادی از کشورهای غول امپریالیستی مانند ایالات متحده امریکا و انگلستان به تقسیم فعلی جهان قانع نبودند و نیستند؛ از این رو، این ها با برخی از دولت های بورژوازی منطقه نظیر پاکستان و

عربستان سعودی، با توسل به وسایل گوناگون از جمله با ایجاد، تمویل و تسلیح فرقه های هار مذهبی بخصوص در آن سرزمین هایی که فقر، بیسوادی، عصبانیت های مذهبی و بلاهت های اجتماعی حاکم بوده و ساکنانش در زیر فشار استبداد و استثمار بر سر دوراهی مرگ و زندگی قرار داشته اند، به هدف برسند. امپریالیست ها در گام اول از وحشت و ترور حمایه میکنند تا از یک طرف جان مردم این سرزمین ها بیشتر از پیش به لب برسد و از جانب دیگر همه انگیزه های ملی (محلی) و بیگانه ستیزی شان بشکنند؛ بعداً با شعارهای کاذب دفاع از حقوق بشر، ترویج دموکراسی و سرکوب تروریست ها، لشکر میکشند؛ نمونه برجسته اش افغانستان، عراق و سوریه است. جای شک نیست که همه اعضای فرقه های مذهبی مانند: طالبان، سلفی ها، وهابی ها، القاعده و داعش تربیت و سازمان یافته دست امپریالیست ها باشند، لیک سیستم سرمایه جهانی بخصوص بخش انحصاری آن با قید به بردگی کشیدن طبقه کارگر در سطح جهان، لایه های میانی و تحتانی کل جوامع جهان سرمایه را مثل: ولگردان، اقلیت های مذهبی، ملیت های زیر فشار، برخی هنر پیشه ها، دانشمندان، مولدین خرده پا و حتی سرمایه داران متوسط را که هر روز تازه تجدید حیات میکنند، نیز چنان زیر ستم، استبداد، تحقیر و شکنجه های اقتصادی و روانی له ساخته است که بسیاری از اعضای این طبقات و اقشار نه تنها در کشورهای فقر زده بلکه در پیشرفته ترین کشور ها هم عملاً از سلطه امپریالیست ها نارازند و هزار ها تن هر آن آماده ریختن خون خویشند. اما حال که جنبش های سازمان یافته کارگری در حالت رکود قرار دارند، افراد این اقشار و طبقات بینابینی بخاطر تحقق ایدال های تولید خرده پا و ارضای مأوسیت اجتماعی شان، طبیعتاً بسوی فرقه های هار آدمکش رخ مینمایند؛ مثلاً پیوستن جوانان ته مانده جوامع سرمایه داری غرب و شرق را به جرگه خون ریزترین فرقه ها یعنی داعش، نباید فقط در تشت شست و شوی مغزی این ها به وسیله معلمان تروریسم دید. باری، اگر افراد رده های پائین این فرقه ها درک نمیکند که با چه خفتی دچارند؛ ایدئولوگ ها درک میکنند که در دست قدرت های بزرگ سرمایه تحقیر و محاله میشوند؛ اما به این توجیه خود را قانع میسازند که: در راه رسیدن به هدف باید از این ها (قدرت های بزرگ سرمایه داری) سود برد. در نتیجه این تخیلات واهی است که، فرقه هایی که در واقع خود قادر نیستند به سادگی کارد سر بریدن ژورنالیست ها و مادر شان را با پول خود تهیه کنند چه رسد به ادامه دادن جنگ در سطح جهان، بخودی خود به صفت سپاهیان آن سرمایه های انحصاری و منطقه ای درمیآیند که در پروسه تقسیم مجدد جهان می خواهند سهمی داشته باشند؛ بطور نمونه: وجود تروریست ها در افغانستان بهانه خوبیست برای حضور امریکایی ها در این سرزمین، برعکس حضور امریکایی ها موثرترین انگیزه ایست در دست طالبان، القاعده و داعش برای سرباز گیری از اقشار فقر زده، فاقد سواد، متعصب و مبتلا به بلاهت اجتماعی.

بهر حال، اگر وقوع قضایای ۳۶ سال اخیر در افغانستان مانند تجاوز روس ها، استادگی افغانها، جنگ داخلی جهادی ها، آمدن طالبان، تجاوز امریکا- ناتو، حضور القاعده و بالاخره

داعش در افغانستان را، نه ضرورت تاریخی این کشور، بلکه رویداد های مهم و موثر بر بستر وقوع یک ضرورت تاریخی یعنی نفی شیوه تولید پیشا سرمایه داری بوسیله شیوه تولید سرمایه داری بدانیم که چنین هم هست؛ پس برای همه چراهای مطرح شده در مقدمه فقط این پاسخ را داریم که: تحولات اقتصادی و سیاسی نیم قرن اخیر در افغانستان، همه قضایایی اند در حول و حوش ادامه همان انباشت بدوی سرمایه داری با الزامات سرمایه انگلیس ها که قبل از پیدایشش، در نیمه دوم قرن ۱۹ در شهرک نظامی شیرپور کابل آغاز گردید و پس از سال ها افت و خیز، اکنون در ۱۴ سال اول قرن ۲۱ (۲۰۰۱ - ۲۰۱۵) به اوج خود میرسد. شاید در ذهن خواننده این پرسش فوراً شکل بگیرد که: آیا تحقق انباشت بدوی سرمایه داری در یک کشور یا قاره، یک پروسه چنین دردناک، خونین، طولانی و بعضاً جهانی است؟ دقیقاً، مثلاً در انگلستان در اوایل قرن ۱۴ آغاز یافت با طی کردن یک مسیر پررنج و خون برای آبی پرولتاریای اروپا، در قرن ۱۹ به پایان رسید در این پروسه تاریخی قاره اروپا در زیربنای اقتصادی خود اکثراً زیر و رو شد؛ به همین سان در تحولات امریکا از یک سر زمین عقب ماده به شیوه تولید سرمایه داری، کل اروپای پیشرفته شرکت فعال داشت. و افغانستان که مخصوصاً در حوزه شیوه تولید آسیایی قرار دارد و یکی از شروط سرمایه داری شدنش الزامات سرمایه خارجی است؛ میباید این مسیر طولانی و دردآور برای اجداد طبقه کارگر این کشور را، باچنین افت و خیزی ببینید، در غیر این ممکن نیست با چنین موقعیت جغرافیایی و منابع سرشار به تیپ کهن در انزوا به زندگی ادامه دهد. بناءً تحولات افغانستان را جدا از تحولات جهان به بررسی گرفتن که خصلت چپ سنتی این کشور است، باید چیزی نادرست و بی معنا دانست.

### انباشت بدوی سرمایه

به قول مارکس: " تا آنجا که این انباشت از تبدیل مستقیم بردگان و سرف ها به کارگران مزدور ناشی نمی شود و لذا صرفاً تغییر شکل نیست، انباشت بدوی سرمایه جز خلع ید تولید کنندگان مستقیم یعنی انحلال مالکیت خصوصی مبتنی بر کار شخصی، معنای دیگری ندارد" (۱) دقیقاً، در کشور هایی که شیوه تولید فیودالی به بیان اخص کلمه مثل کشور های اروپای غربی نمونهً انگلستان حاکم بود، اقتصاد جامعه که عمدتاً زمین است در یک حکم کلی از نگاه مالکیت، به سه قسمت تقسیم می شد: (۱) مالکیت فیودالان بر زمین و مالکیت استادان کار بر وسایل تولید پیشه وری (۲) خرده مالکیت های دهقانی و مالکیت های کوچک پیشه وری (۳) مالکیت های پولی که در مسامات این نظام وظایف ربا خوری و تجارت را ایفا میکردند. در این گونه مالکیت ها و شیوه تولید، افراد نه از طریق جماعت ها بلکه مستقیماً خود به زمین مورد کشت و آب مورد نیاز میرسیدند و یا ارباب برای اخذ بهره خودش زمین و وسایل کشت را در اختیار دهقان میگذاشت؛ در چنین مناسباتی ابتکار دهقان در تولید مازاد تولید، قربانی نمی شد؛ بلکه مولد میکوشید تا هر چه بیشتر مازاد داشته باشد. مازاد بیش سبب رونق تبادل شده و رونق تبادل باعث ایجاد راه های مواصلاتی و بازار شده

زمینه را ذهناً و عملاً برای تولید کالایی، تقسیم کار در کشاورزی و صنایع دستی آماده میساخت و این یکی از پیش فرض های کاملاً جدی در زمینه تولید کالایی بود که اروپا و بخصوص قسمت های شمال و جنوبش (کناره های مدرترانه) را قادر ساخته که پیشتر از سایر نقاط جهان به سرمایه داری برسد. بناءً در این نوع مناسبات تولیدی "گرایش تاریخی انباشت بدوی سرمایه داری" چیزی طبیعی است (۲) زیرا در چنین مناسبات اجتماعی از یک جانب تعدادی از ملاکان و اشراف ولنگار و عیاش در اثر فعالیت سرمایه ربا خوار مقروض و بده کار شده بناءً با بی‌نوايي روی جمع فقرا میریزند و برعکس تعدادی از ملاکان و اشرافیت پولدار ممسک و به اصطلاح هشیار، روز تا روز به اندوخته هایشان میافزایند. این دو تحول متضاد (بینوایی و اندوختگری) الزاماتی میشوند برای هستی شیوه تولید سرمایه داری؛ اما این تحول به تنهایی کافی نبود تا شیوه تولید سرمایه داری برقرار شود؛ در کنار این تحول در اقتصاد بزرگ، شیوه تولید مالکیت های خرده پای خصوصی دهقانی و پیشه وری با دو خصلت متضاد موجود بود: این شیوه از یک طرف تاریخاً در برابر تولید اجتماعی و اشتراکی هستی یافته، پارچه پارچه شدن زمین و دیگر وسایل تولید را تضمن میکرد و در عین حال مقابل "همکاری، تقسیم کار، تسلط اجتماعی بر طبیعت و منظم کردن آن قرار داشت و تکامل نیروهای مولده را نیز نفی میکرد؛ از جانب دیگر همین مالکیت های خصوصی مستقل خرده پا، تاریخاً شرط تکامل تولید اجتماعی و شخصیت یافتن کارگران آزاد شده از وسایل کارشان، بودند. زیرا این شیوه تولید که به گفته مارکس فقط در درون مرز های تنگ خود رویی از تولید و جامعه می گنجد، بنابر تضاد درونی و رشد عناصر بالنده خود وقتی بدرجه تکامل میرسد زمینه انهدام خود را مهیا ساخته آماده شکستن خود میگردد؛ در چنین وضعیتی مالکیت خصوصی بزرگ که در فوق به آن اشاره شد، این مالکیت های خصوصی به بن بست رسیده را خلع ید می نماید؛ در نتیجه، وسایل پراکنده تجمع یافته در انحصار افراد معین بشکل سرمایه درمآیند و مالکانش به کارگران مزدی مبدل می گردند، چیزی که در تاریخ بشر برای اولین بار بصورت وسیع در انگلستان رخ داد:

طی قرن ۱۳ و اوایل قرن ۱۴ بنابر شرایط تاریخی حاکم بر نظام فیودالی انگلستان که در فوق رویش بحث شد، زمینه رشد برای صنایع پیشه وری و حرفه ها در شهر و روستا ها مساعد گردید و در نتیجه تکامل، صنایع خرده پا به صنایع مانوفاکتور ها ارتقا یافت، شیوه تولید خرده کالایی به اوج خود رسیده در نیمه اخیر قرن ۱۴ بخش کوچکی از آدم ها در هیأت طبقه کارگر در اقتصاد جامعه موقعیت خاص خود را یافتند؛ اما مانوفاکتورها که مدرن ترین صنایع دوران تولید خرده کالایی است پاسخگوی نیازمندی های جهان به خصوص در رابطه با پارچه های مرغوب پشمی برای اشرافیت جهان نبودند زیرا هنوز شیوه تولید خرده کالایی جای خود را به شیوه تولید سرمایه داری عوض نکرده بود. توجه کنیم به بریده ای از کاپیتال " : طبقه مزدور که در نیمه اخیر قرن ۱۴ پدید شد، در آن هنگام و طی قرن بعد فقط جزء بسیار کوچکی از توده مردم را تشکیل میداد. توده های مردم در

روستا از راه دهقانی مستقل و در شهر به وسیله سازمان رسته ای وضع محفوظ و محکمی داشتند. در روستا و شهر استاد کار و کارگر از لحاظ اجتماعی با هم نزدیک بودند. تابع بودن کار به سرمایه هنوز جنبه صوری داشت یعنی شیوه تولید خود هنوز خصلت خاص سرمایه داری را دارا نبود. رکن متغیر سرمایه به مقدار زیاد بر رکن ثابت آن می چربید. بنابراین، نسبت به کار مزدور تقاضا با هر انباشت سرمایه سریعاً نمو میکرد در حالی که عرضه کار مزدور آهسته به دنبال آن می رفت" (۳) اکنون اوضاع در انگلستان چنین تقاضا میکرد که: قبل از این که شیوه تولید سرمایه داری هستی بیابد به گفته آدام اسمیت باید یک "پیشا انباشت" (۴) صورت گیرد و این انباشت نه حاصل خود این شیوه تولید بلکه چگس هایی بود که بوسیله بورژوازی جوان انگلیس از استخوان آبا و اجداد پرولتاریای امروز ساخته شده برای آغاز حرکت زیر قول این شیوه تولید قرار داده شد. یعنی شیوه تولید خرده کالایی با تحقق سه شرط به شیوه تولید سرمایه داری تکامل یافت: اولاً، انبوهی از مولدین مستقل خرده پا مانند: دهقانان کم زمین، خرده بورژواهای روستایی، خرده پیشه وران شهری، تاجران کوچک و نظایرش از قید وسایل شان آزاد شدند، آزاد به این معنا که این ها دیگر نه مانند بردگان و سرف ها جزء وسایل تولید باشند و نه شبیه به خرده مالکین مالک وسایل کوچک برای تولید معیشت خود شان، بلکه فارغ از هر نوع مالکیت بوده فقط مجبور به فروش نیروی کار خویش شدند. ثانیاً وسایل کار این همه خلع ید شدگان بخصوص زمین در دست افراد قلیلی تمرکز یافته بالقوه شرایط مادی سرمایه شدن را ایجاد کرد. ثالثاً این خلع ید شدگان به شکلی از ارتش بیکاران در آیند زیرا سیستم سرمایه داری میخواهد کارگران بیشتر از ضرورت خود را در اختیار داشته باشد، تا این ارتش از یک جانب بین عرضه و تقاضا در بازار کار نقش سنگ تعادل را ایفا نماید از جانب دیگر وسیله تهدیدی باشد برای کارگران شاغل در تابعیت کار از خواست سرمایه داران در تعیین اندازه حد اقل مزد و طول ساعات کار. لذا بنابر آنچه در فوق اشاره شد، در انگلستان قبل از انقلاب صنعتی انقلاب زراعتی رخ داد؛ در این انقلاب دولت در دفاع از شیوه تولید سرمایه داری جامه دفاع از مالکیت فیودالی را عوض کرد به صفت ژاندام نظام سرمایه داری تبارز یافت: کتله های وسیع دهقانی به زور سرنیزه از زمین هایشان بیرون رانده شدند، مزارع کوچک تولید غله و کلبه های زیست دهقانان به فارمهای بزرگ پرورش گوسپند مبدل گردید، سرمایه مانوفاکتوری که قادر نبود این همه خلع ید شدگان را در خود جذب نماید، اجداد طبقه کارگر به خیابان ها ریختند، گدا، دزد، ولگرد، غلام، فاحشه، فقیر و بیچاره شدند و سرمایه داران این را "خواست خود خواسته" این مستمندان تلقی نمودند. دولت برای به انقیاد کشیدن این بیکاران و بی نویان، در پارلمان قوانین خونینی را به نفع رشد شیوه تولید سرمایه داری به تصویب رساند و این قوانین از قرن پانزده تا قرن شانزده در تمام غرب اروپا نافذ بود. مطابق به این قوانین در مله عام جوخه های دار بر پا گردید به اربابان، فارم داران و مالکان سرمایه در قوانین حق داده شد که آبای طبقه کارگر را تعقیب کنند، به بردگی بگیرند، به اسارت در آورند، هدیه کنند؛ جهت شناسایی و تحقیر بر پیشانی و بدن شان علامات s و v



را داغ بزنند، اربابان سرمایه حق قانونی داشتند تا هر اندازه که می‌خواهند ساعات کار را طولانی سازند و هر اندازه که می‌خواهند مزد کارگران را تقلیل دهند و آنانی را که اطاعت نمی‌کنند به صفت خائنین ملی به دار آویزند (۵) بدین اساس پروسه نهایت دردناک و طولانی انباشت بدوی سرمایه داری انگلستان که در قرن ۱۴ شروع گردید تا قرن ۱۹ در اروپا ادامه یافت.

تردیدی نیست که، عصر سرمایه داری را باید از قرن ۱۶ تاریخ گذاری کرد؛ لیک با آغاز شدن عصر سرمایه داری در قرن ۱۶، شیوه تولید سرمایه داری تمام خدم و حشم نظام فیودالی را در اروپا از بندهای وابستگی اقتصاد حرفه‌ها و وابستگی مالکیت مستقل خصوصی خودشان آزاد نساخت و به عبارت دیگر بورژوازی در قدم اول هرگز رها از همه قید و بند فیودالیسم بمیدان نیامد؛ مثلاً همین دولت انگلیس هیچگاهی از وجود اشرافیت فیودال بطور قطعی لای رویی نگردید و این به این علت که: اولاً بورژوازی محافظه کار و نسبت بخود بی اعتماد انگلیس، از پیروزی قطعی بورژوازی فرانسه (ژاکوبینی‌ها) هراس داشت و ثانیاً این بورژوازی بی فرهنگ هنوز آداب و رسوم زندگی را از اشرافیت فیودال می‌آموخت (۶). بهر حال، با قید تحولات عمیق اجتماعی در اروپا از جمله وقوع انقلاب کبیر فرانسه در سال ۱۷۸۹، باز هم تا سال ۱۸۴۸ یعنی تاریخ بیرن آمدن مانیفست اکثریت نفوس این کشور (فرانسه) را دهقانان انگور کار تشکیل میداد و آلمان تا دیر زمانی دارای دولت مرکزی نبود؛ بدین معنا که انباشت بدوی سرمایه و به تبع استقرار شیوه تولید سرمایه داری چون سمارق در یک شب بارانی در باغ دنیا سر نزده بلکه آنجا که سرواژ نابود شده و تولید خرده پا دیگر از رشد خود باز مانده است، مالکیت بزرگ خصوصی در حال رشد، مالکیت خصوصی خرده پای به بن بست رسیده را ملغاً قرار داده است. اما وقتی در تاریخ انباشت بدوی سرمایه دقیق شویم تمام آن تحولاتی که من حیث وسیله در دست طبقه نواخته سرمایه دار قرار گرفت از اهمیت زیادی برخوردار بوده است بخصوص توده‌هایی که در انگلستان از ملکیت‌های خصوصی شان جبراً بیرون رانده شدند یعنی برای اولین بار مالکیت خصوصی ایبکه پیشرفتشان دیگر به بن بست رسیده بود بوسیله مالکیت نوین سرمایه داری نفی گردید. اما بیاد داشته باشیم که این شکل انباشت بدوی سرمایه داری چنانچه در فوق به آن اشاراتی شد، فقط مختص انگلستان بود. انباشت بدوی سرمایه داری در نقاط مختلف جهان در تاریخ‌های مختلف و به اشکال گوناگون به وقوع پیوسته است. مثلاً در ایتالیا، انباشت بدوی سرمایه نه به شکل انگلستان (استبداد خونین) بلکه بنابر شرایط مشخص آن کشور، سرف‌ها راساً بدون اجبار در سلک پرولتاریا در آمدند به همین سان در امریکا نیز انباشت بدوی سرمایه داری بشکل انگلستان صورت نگرفت، بلکه بسیاری از شرایط سرمایه داری بالقوه از اروپا به این مستعمره بزرگ جهان یعنی امریکا کوچ کرد و برای این که مناسبات شیوه تولید سرمایه داری یعنی جدایی کارگر از وسایل کارش نیز در امریکا برقرار شود، اروپایی‌ها اولاً کتله‌های وسیع امریکایی‌ها را به بردگی کشیدند ثانیاً قاره افریقا را قرق کرده سیاه پوستان این قاره را به اسارت گرفته به امریکا انتقال دادند و ثالثاً

انگلیس ها که پس از کشف امریکا که بتدریج مستعمره چیان اصلی قاره بخصوص امریکای شمالی شدند، کتله های وسیع مولدین مستقل امریکا برای تولید معیشت خویش را بوسیله صدور کالاهای مرغوب و ارزان انگلیسی خلع ید کردند و در نتیجه از این کتله های خلع ید شده و آن کتله های به بردگی درآمده انباشت بدوی سرمایه داری در امریکا صورت گرفت و بنیاد طبقه کارگر امروز امریکای شمالی گذاشته شد.

### انباشت بدوی سرمایه در افغانستان

در توضیح انباشت بدوی سرمایه داری در افغانستان، ما خواسته ایم: اولاً، روی همین مسئله که تا هنوز در جنبش های اجتماعی بخصوص در چپ این کشور که بهتر باز نشده است؛ مکتب نسبتاً بیشتری داشته باشیم. ثانیاً در مکتب روی این قضیه، سعی میکنیم تا عموم مردم افغانستان پاسخ این پرسش کلی را نیز دریابند که: افغانستان چرا تا هنوز در نقطه خاک باد حرکت تمدن جهان قرار دارد نه در متن آن؟ ثالثاً ما در توضیح انباشت بدوی سرمایه در افغانستان، از یک طرف سعی میکنیم به سوالات مطرح شده در مقدمه برای عموم مردم کشور توضیحات منطقی بدهیم و از جانب دیگر سعی کرده ایم تا برای بیرون رفت چپ سنتی افغانستان از این تخیل مزمن پنجا ساله که: سرمایه در کشور میباید به تیپ اروپا در قرون ۱۶ و ۱۸ رشد میکرد ولی امپریالیسم مانع رشدش شده است؛ با ارایه دلایل رسای مبتنی بر زیربنای اقتصاد جامعه یعنی تولید و مناسبات تولیدی، کمکی کرده باشیم.

اشتباه جدی است اگر تحول شیوه تولید کالایی به شیوه تولید سرمایه داری در افغانستان یعنی انباشت بدوی سرمایه داری را در این کشور، از شکل انباشت بدوی سرمایه داری در انگلستان الگو بگیریم و امید تحققش را انتظار کشیده از تحولات عینی کشور با ارایه دلایل غیر بنیادی، چشم ببوشیم. چپ سنتی افغانستان سال ها دچار همین اشتباه بوده بناءً از تحولات فعلی کشور درک درستی نداشته در انتظار ظهور مهدی موعود است. اما این مهدی هرگز ظهور نخواهد کرد؛ زیرا ساختار اقتصادی پیشا سرمایه داری افغانستان، ساختار اقتصادی حوزه خاص آسیایی است نه فیودالی با منشأ آلمانی و یا باستانی با منشأ یونانی - رمی. لذا، اولاً پیدایش شیوه تولید خرده کالایی و بعداً تحول این شیوه به شیوه تولید سرمایه داری، در افغانستان دارای خصوصیات مختص به خود است. یعنی افغانستان از لحاظ وضعیت اقلیم، خاک و بناءً سیستم آبیاری، شبیه به حوزه تولیدی یونان - رم و غرب اروپا نبوده است. بر این مبنا دلایل متعدد واقعی یعنی مادی وجود دارد که رشد شیوه تولید سرمایه داری از نظر زمانی و سطح، در افغانستان نسبت به اروپا قرن ها عقب بماند و این دلایل منطقی و واقعی سر هر آدم دکماتیست و اتوپیست را بر سنگ میکوبد. از مجموعه این علل، ما به ۴ علت اساسی اشاره میکنیم: ۱) در تاریخ پیشا سرمایه داری افغانستان زمین در کل در مالکیت دولت قبیله حاکم بوده و دولت زمین را برای کشت در اختیار جمعیت ها میداد نه افراد؛ پس اکثر افراد از طریق مالکیت های تولیدی جمعی به زمین دست مییافته نه مستقیماً؛ در این نوع مالکیت ابتکار فرد در تولید مازاد، در تابعیت تولید جمعی قربانی میشده بناءً

مازاد تولید برای تبادل یعنی رشد تولید کالایی نهایت بطی بوده و این بطالت سبب شده که راه های مواصلاتی احداث نگردند و بازار که یک مقوله بورژوازی است و برعکس در رشد تولید بیشتر اثر گذار است، به آسانی شکل نگیرد (۲) جغرافیای افغانستان دارای دشت ها و وادی های وسیع است آبیاری زمین عمدتاً بوسیله نهرهای طولانی و کاریز ها صورت می گرفته است که محتاج به کار جمعی و بناء افراد دارای حق معین آب در زمان معین است نه دارای آبی بمقدار ضرورت در هر زمانی. لهذا آبیاری مصنوعی که در واقع مالکیت جمعی بر آب است، نیز در تولید مازاد برای رشد تبادل اثر منفی می گذاشته است (۳) در افغانستان پیشه وری و حرف، چون: آهنگری، دباغی، بافندگی، سلمانی و نظایرش مورد طعن و تحقیر بوده و مالکانش سیال شمرده نمی شده است بناءً پیشه وری که پته پایه اولی صنایع ماتوفاکتور و مانوفاکتور منشأ صنعت بزرگ است در افغانستان رشدش به مانع جدی اجتماعی مواجه بوده است حتی در همین قرون و سال های نزدیک به ما، دولت ها نه مبتکرین در صنایع را کمک می کرده و نه روی خوش نشان میداده است (۴) بنا بر تحقیقات مارکس و انگلس در اثری بنام پیرامون استعمار، افغان ها از یک طرف جنگ را ساعت تیری میدانسته بدین معنا که بیشتر زمان حیات و بناءً خلاقیت های شان در جنگ ها ضایع میشده است. از طرف دیگر قدرت های محلی که ناشی از همان خصلت یاد آوری شده و زاده اقتصاد پراکنده است؛ کمتر تابع دولت های مرکزی بودند.

حال اگر به چهار علت فوق توجه کنیم یعنی عدم دسترسی مستقیم افراد به زمین و آب و در نتیجه کمی مازاد تولید برای مبادله؛ توهین و تحقیر حرف و پیشه ها بناءً ایجاد مانع در راه رشد صنایع و مضافاً نبود دولت مقتدر مرکزی و طبیعتاً وجود جنگ های دایمی بین بزرگان اقوام و شاهزادگان که اکثراً به قبیله های نیرومند تعلق داشتند، سبب شده که اقتصاد همچنان محلی و بدوی باقی بماند؛ راه ها انکشاف نیافته و بازارها شکل نگیرند؛ بین صنایع خانگی و کشاورزی تقسیم اجتماعی کار وجود نداشته یا نهایت ضعیف باشد؛ بناءً برای هریک زمینه رشد و تکامل مهیا نباشد و براین اساس، سرمایه های ربایی و تجاری که در وجود فضای امن و حمایت دولت ها قادر به فعالیت های باز و آزاد اند و در ضمن در تحول جامعه پیشا سرمایه داری به سرمایه داری می توانند رول انقلابی ای را ایفا نمایند، در شرایط اختناق و نبود راه های مواصلاتی، نبود بازار و امنیت نمی توانستند زراندوزی کنند و این زراندوزی را در راه سرمایه دار شدن شان که ابتدا همان مقروض و بینوا ساختن بخش ولنگار و عیاش زمین داران بزرگ بود، ایفای وظیفه تاریخی نمایند.

بی تردید، در چنین وضعیت اقتصادی و سیاسی ای که در مورد افغانستان در بالا به آن اشاره شد، "گرایش تاریخی انباشت بدوی سرمایه داری" که یک گرایش طبیعتاً اقتصادی - اجتماعی ناشی از متن جامعه است و مارکس این را در فصل ۲۴ کاپیتال مطرح میسازد، نمی تواند در افغانستان مطرح باشد و این نکته بسیار اساسی است که تحلیل گران جامعه افغانستان میباید در نظر داشته باشند؛ زیرا این گرایش در آن مناسباتی از اقتصادی مطرح است که افراد جامعه تاریخاً دارای مالکیت های خصوصی خرده پا و بزرگ پا بوده که در

اثر تکامل درونی در هر دو مالکیت، مالکیت بزرگ بسوی تمرکز در حیطه افراد قلیل و مالکیت های خرده یا به سوی انقراض گرایش مییابند. و در یک چنین اوضاعی مالکیت های بزرگ خصوصی مالکیت های خرد خصوصی مبتنی بر کار شخصی را تاریخاً نفی میکنند؛ مثلاً همان نفی ایکه در انباشت بدوی سرمایه در انگلستان صورت گرفت. اما در بحث ما اشاره به این نکته دارای اهمیت شایانی است که: آنچه در کتب به اصطلاح تاریخ معمول در افغانستان و اسناد رسمی و عرفی ملکیت های افراد دیده میشود؛ از آستانه قرن ۱۹ بدین سو، مالکیت های جمعی و بناءً تولید جمعی به استثنای برخی از جنگلات و مالچر ها، در افغانستان شکسته و زمین که در این قسمت بحث ما وسیله اساسی تولید و بناءً مادر ثروت است عموماً به ۵ نوع مالکیت در آمده است: (۱) دولتی: زمین های لامزروع، تپه های تند، اکثر جنگلات، برخی علفچر ها و کوه ها و سنگ لاخ ها (۲) زمین های وقفی زیارت ها، مساجد و مدارس دینی (۳) ملکیت های برخی اقوام که بیشتر مناطق جنگلی و علفچرند (۴) ملکیت های خصوصی سرمایه داران و زمین داران بزرگ (۵) ملکیت های کوچک خصوصی دهقانان و خرده بورژواهای شهرها و روستا ها. ما در این جا این بحث را باز نمی کنیم: زمین که اصلاً در مالکیت دولت قرار داشت؛ چگونه به ۵ کتگوری ایکه بر شمریم تقسیم شد. اما این نکته قابل یاد آوری است که از یک سده بیشتر بدین سو، ملیون ها انسان با اسناد رسمی و غیر رسمی در افغانستان دارای مالکیت های خصوصی بر زمین و وسایل حرف بوده اند که میتوانسته این ملکیت ها را بفروشند، هدیه نمایند، کشت کنند درخت بکارند، خانه، دکان و سرای اعمار نمایند. یعنی از یک قرن بیشتر بدین سو در افغانستان ملیون ها مولد مستقل خرده پا برای قربانی شدن در محراب سرمایه داری شدن جامعه وجود داشته است؛ لیک خلاف میل چپ اتویست ما شیوه تولید سرمایه داری در افغانستان بنا به دلایلی که در بالا اشاره شد نه از بطن شیوه تولید آسیایی بلکه در اثر الزامات سرمایه خارجی هستی مییابد؛ مثلاً تبدیل شدن نیم قاره هند به (شمول پاکستان و بنگلادیش) بیک غول سرمایه نتیجه سرمایه گذاری امپریالسم انگلیس در قرن ۱۹ در شرق این قاره بوده، انگلیس ها در آن زمان در افغانستان نیز میخواستند انباشت سرمایه کنند؛ ولی سه مانع وجود داشت: اول وضع بی ثبات افغانستان در اثر مداخله روسیه تزاری؛ دوم احساسات هار حلقه های مذهبی از جنس " ملای لنگ " و در ضمن بلاهت اجتماعی توده های اکثراً دهقان و اهل حرف شهری، و ضدیت مهار ناپذیر زمین داران بزرگ در برابر هر نوع تجدد گرایی از جمله در زیربنای اقتصادی کشور؛ زیرا اینان میدانستند که جریان تجدد گرایی که همان آمدن سرمایه است، سبب آزاد شدن خدم و حشم از افسون ایشان میگردد در این مورد تمام رفرم هایی را که از زمان شیرعلی تا نادرشاه مطرح شده و با عکس العمل رو برو شده است را باید در نظر داشت؛ سوم نبود مناسبات سرمایه داری یعنی آزاد بودن مولدین مستقل خرده پا از وسایل تولید برای معیشت خودشان، که فقط از راه فروش نیروی کارشان امرار معاش کنند. بدین معنا که در غیاب موجودیت این مناسبات که چیزی نیست جز همان انباشت بدوی سرمایه، غیر ممکن است که شیوه تولید خرده کالایی

به شیوه تولید سرمایه داری عوض شود. اما زمانی که از اثر گذاری الزامات سرمایه خارجی بر تحولات زیربنایی افغانستان بحث میشود؛ نباید زیر احساسات ناشی از تعصبات محلی گرایي خرده بورژوايي قرار داشت و پروسه های موثر با هم دیگر در تکامل اجتماعی جهان را در سطح تابعیت از خطوط رسمی یک کشور سقوط داد و این خطوط رسمی را سد های عبور ناپذیر در راه رشد پدیده های اقتصادی - اجتماعی و سیاسی جهان شمرد. به عبارت دیگر این بسا عامیانه است که در دنیایی با چنین روابط گسترده علمی، تجارتي، انقلابات اجتماعی، تکنالوژی مدرن و لشکر کشی ها، بخصوص از نیمه دوم قرن ۱۹ بدین سو که تولید، مصرف، بازار و بنابر تحلیل مانیفست تاریخ جهانی شده است؛ تحولات جامعه افغانستان را در محدوده سرحدات دیورند، فخری و مگمهان به بحث گرفت. افغانستان جزء جغرافیای زمین است قطعاً باید در متن تحولات جهان بررسی شود. مگر هند عقب مانده که تاریخش قرن ها در مقایسه با تحولات دیگر جهان از تکامل باز مانده بود؛ بوسیله الزامات سرمایه انگلیس متحول نگردید؟ آیا این الزامات سرمایه های اسپانیایی، انگلیس و فرانسه نبود که امریکای استاده در سطح توحش ماقبل فیودالیسم را بیک کشور مدرن سرمایه داری (ایالات متحده امروز) مبدل ساخت؟ راستی چند دهه قبل روس ها که در راه سالنگ، در فارم هده، ساخت سیلو ها، پولتخنیک، در ارتش و غیره سرمایه گذاری میکردند بنا به گفته "جمی کارتر" رییس جمهور امریکا در شب تجاوز روس ها به افغانستان که بگذار " این حرامزاده ها را زنده بسوزانیم" و باز امریکایی ها که در زمان شاه در وادی هلمند و پس از ۲۰۰۱، ۱۱۴ میلیارد دلار را در سراسر افغانستان سرمایه گذاری کرد و حال هر سال چهار عشاریه یک میلیارد دلار به ارتش این کشور نان و معاش میدهد و دیروز هشت صد ملیون دلار را در کیسه اشرف غنی و عبدالله ریخت؛ عملاً هیچ حساسیتی نداریم، نه امریکایی ها را گفتیم "گم شو با کمک هایت" و نه آن زمان کدام روسی را زنده سوزاندیم؛ اما در بحث های تیوریک و قتی پای الزامات سرمایه های خارجی به میان میآید که در واقع اشاره به همین سرمایه گذاری هاست، برخی ها حساسیت شدید ناسیونالیستی از خود تبارز میدهند؛ آیا این یک برداشت دگماتیک ناشیانه از تحولات جهان نیست که آنچه در قرن ۱۴ و ۱۵ در انگلیس اتفاق افتاد باید در قرون ۲۰ و ۲۱ در افغانستان هم رخ دهد؟ باری در این زمینه به باور ما هنوز هم حق به جانب دوستان است؛ زیرا در حد پنجا سال است که مبارزه چپ سنتی بر پاشنه تیوری های دگم و کلیشه ای میچرخیده است نه بر مبنای واقعیات مادی تاریخی و از جانب دیگر یاد آوری این نکته نیز لازم است که در رابطه به تحلیل مناسبات اقتصادی - تاریخی افغانستان کار مناسبی هم صورت نگرفته است پس در برابر عکس العمل این آدم ها باید تحمل داشت. اما ادامه اصل مطلب: در قرن ۱۹ ادبیات و افکاری که ناشی از پیروزی نظام متمدن سرمایه داری در اروپا در برابر استبداد خشن و جهالت ضد علمی فیودالیسم بود؛ بر شیوه زندگی سیاسی و اقتصادی آسیایی ها از جمله مصری ها، ترک ها، ایرانی ها و افغان ها در سطوح مختلف اثر مثبت گذاشت. امیر شیرعلی که شخص تجددگرا و جدی بود در ۱۸۶۳ در افغانستان به قدرت سیاسی رسید.

امیر در گام اول خواست با شکل دادن یک حکومت قوی مرکزی به حکومت های محلی سایر شهزادگان پایان دهد و به اتکای این قدرت سلسله ای از اصلاحات ضد نظام پیشا سرمایه داری را متحقق سازد. از جمع این رفرم ها یکی هم ایجاد اردوی قوی متمرکز در یک شهرک مستحکم نظامی یعنی شیرپور کابل بود که در ۱۸۷۰ تهادیش گذاشته شد. امیر در این اقدام مصمم بود تا قانون " بیگاری " یعنی کار اجباری فیودالان و دستگاه دولت بر دهقانان را عملاً ملغی سازد، و شهر که در ۲۰۰۰ جریب زمین اعمار میگردد، در مدت پنج سال روزانه به ۵۰۰۰ کارگر و ۱۰۰۰ معمار و نجار مزد بگیر ضرورت داشت (۷) اما امیر در پیدا کردن کارگرانی که نیروی کارشان کالا شده باشد، به همان مشکلی دچار بود که در " داستان پیل " آمده است (۸): زیرا در اعمار قشله همه وسایل کار؛ چون: بیل، کلند، زمین، جبل، پول، اره، تیشه، استا کاران و فیل ها و حیوانات دیگر برای پخته کردن گل دیوارها و انتقال مواد تعمیراتی وجود داشت؛ لیک آن رکن اساسی شیوه تولید سرمایه داری یعنی نیروی کار که کالا شده باشد یا به عبارت دیگر جدایی کارگر از وسایل کار که مناسبات بنیادی این شیوه تولید است، وجود نداشت. زیرا از یک طرف بنابر خصایل تولید آسیایی تکامل مولدین خرده پا تا حدی که باید نفی شوند، نرسیده بود و از جانب دیگر مالکیت های بزرگ چون سرمایه های ربایی، تجاری و اشرافیت متمایل به بورژوازی که معدودی تازه سر برآورده بود، نیز استعداد نفی مالکیت های خرده پا یعنی تحقق پروسه انباشت بدوی سرمایه داری را نداشتند. پس انباشت بدوی سرمایه در افغانستان نه به شکل انگلستان بلکه با تفاوت های معین شبیه به انباشت بدوی سرمایه بوسیله امپریالیسم انگلیس در مستعمره خود امریکا که سرخ پوستان امریکایی و سیاه پوستان افریقایی را به بردگی کشید، آغاز میگردد: امیر و مشاورانش که برای پیدا کردن ۵۰۰۰ کارگر در هر روز دچار مشکل بودند، از ناچاری به وادار کردن سپاهیان که به نحوی در انقیاد سیاسی، نظامی و اقتصادی دولت قرار داشتند با اضافه کردن ۵ رپیه در روز بر معاش اصلی شان، متوسل میشوند. دقیقاً در این مناسبات سپاهیان کارگر، ارزش اضافی تولید نمی کنند؛ ولی بیاد داشته باشیم که در افغانستان برای نخستین بار است که طلسم کار جبری مفت (" بیگار ") در دستگاه دولت ملغی شده جایگزین را به کار خدماتی اجرتی که تحقق مقوله سرمایه داری است خالی میکند و این استفاده از نیروی کار ارتش، در تاریخ تحولات اجتماعی بشر چیزی تازه ای هم نیست. مارکس نوشت: "... برخی از روابط اقتصادی، مانند کارمزدی، استفاده از ماشین و غیره پیش از توسعه تاریخی شان بصورت روابط جامعه بورژوازی، نخست در ارتش ها بکار گرفته شده اند. ارتش همچنین مثال بارزی است برای بررسی روابط نیروهای تولیدی و وجوه مبادله و توزیع " (۹)

باری انباشت بدوی سرمایه داری و خرید و فروش نیروی کار، ابتدا در افغانستان بشکلی و در تاریخی غاز گردید که در بالا به آن اشاره شد؛ اما این پروسه از آغازش تا کنون (۲۰۱۵) یعنی در مدت ۱۴۵ سال بنابر علل جنگ های داخلی میان پادشاهان، شهزادگان، تجاوزات بیهم انگلیس ها، کودتا ها بعداً لشکر کشی روس ها، جنگ بین جهادی ها و جنگ

ترورستی طالبان به نمایندگی از ارتش پاکستان، با افت و خیز هایی همراه بوده است. به استثنای امیر عبدالرحمن، حبیب الله کلکانی، ربانی و ملا عمر که با تفاوت ها افکار متحجر ضد تحول و تجدد گرایی داشتند؛ دیگر همه زمام داران سیاسی افغانستان از امیر شیرعلی تا امیر حبیب الله، از نادرشاه و ظاهر تا داوود... حامد کرزی و اشرف غنی با تفاوت های معین بیشتر خصایل و تمایلات بورژوازی داشته اند تا خصایل و تمایلات قرون وسطایی؛ زیرا تمایلات قرون وسطایی دیگر قادر نبوده و نیستند تا میدان دار صحنه سیاسی باشند. پروسه انباشت بدوی سرمایه داری که در واقع خدم و حشم فیودالان را به صفت کارگر به بردگی سرمایه میکشاند، گول ترین و عصبانی ترین فیودالان و متعصبین را- در افغانستان نیز - در جهت پذیرش خصایل بورژوازی از خصایل پیشا سرمایه داری خثی ساخته اقوام مبتلا به بلاهت را از انزوا بیرون آورده شبیه بخود میسازد. بناءً یک پروسه طولانی و برای اجداد طبقه کارگر هر کشوری تا اینکه در شرایط اقتصادی جدید موقعیت مشخص خود را اختیار نماید، بسا دردناک و رنج آور است. پروسه انباشت بدوی سرمایه داری که در انگلستان با سر نیزه دولت و وضع شدن قوانین خونین رسمی در قرن ۱۴ و ۱۵ آغاز شد و تا قرن ۱۹ ادامه یافت؛ در افغانستان نیز این پروسه که در نیمه دوم قرن ۱۹ آغاز شد، در طی سه قرن گاهی باشتاب و گاهی بطی تا کنون ادامه داشته است.

در رابطه با انباشت بدوی سرمایه داری در افغانستان، ذهن خواننده باید کاملاً روشن باشد که انباشت بدوی سرمایه در این کشور دقیقاً در زیر سایه گام های مرحله اولی شکل گیری سرمایه انحصاری (کارتل ها، تراست ها و سندیکا ها) آغاز یافت یعنی تا هنوز مرحله امپریالیستی سرمایه داری قوام نیافته بود؛ ولی در قرن ۲۰ که امپریالیسم برجها سلطه مییابد، باز هم مخالف تحلیل های چپ سنتی ما که امپریالیسم در کشورهای عقب افتاده نظیر افغانستان با فیودالیسم آستی کرده از رشد سرمایه داری در این کشور ها جلو میگیرد، انباشت بدوی سرمایه داری در این سرزمین ها ادامه مییابد؛ فقط با این تفاوت که محصول این انباشت دیگر سرمایه داری با رقابت آزاد نیست؛ بلکه سرمایه داری وابسته به امپریالیسم بطور نمونه در افغانستان است. اما چرا میگوییم که در تحلیل چپ سنتی از امپریالیسم برخوردارش با فیودالیسم منطقی وجود ندارد؟ امپریالیسم که در اوایل قرن ۲۰ یعنی به موازات مبارزه بلشویک ها در روسیه شکل گرفت، لنین این تکامل یافته ترین شکل سرمایه داری را در اثر خود " امپریالیسم بالاترین مرحله سرمایه داری " به دقت شکافت و در پنج خصلت اساسی این سرمایه "صدور سرمایه" را کلیدی ترین خصلت خواند (۱۰) یعنی چه؟ یعنی این که: در اواخر قرن ۱۹ و اوایل قرن ۲۰ وقتی تولید کالا و سرمایه در کشورهای سرمایه داری بزرگ تراکم یافته به حد انحصار رسید، دیگر برای سرمایه داران آن کشورها نا ممکن بود که طبقه کارگر را به نرخ بالایی استثمار کنند تا سود بلندی بدست آرند. پس سرمایه که حال خصلت انحصاری داشت به جای صدور کالا ها که خصلت سرمایه ای با رقابت آزاد بود، اکنون باید به کشورهای عقب افتاده و زیر سلطه خود سرمایه (پول، وسایل کار و مناسبات سرمایه داری) صادر کنند تا از طریق انحصار نیروی کار ارزان، مواد

اولیه ارزان و انحصار بازارهای تازه، به سود مافوق سود، دست یابند. بدین اساس هر خواننده ای که از تیوری های اقتصادی نقد سرمایه انحصاری یعنی نقد رهبر بلشویک ها از امپریالیسم آگاهی دارد، این را به سادگی میداند که امپریالیست ها نه فاتحان مغول اند که خاک روسیه را برای گاو و گوسفند چرانی زیر پا کردند؛ نه بربرهای جرمن اند که با اشغال قسمت هایی از امپراتوری رم در قرن ۵ میلادی، جامعه سرواژی ایجاد نمودند و نه هم امپریالیست های روسی با سرمایه داری دولتی برنامه ریزی شده، امریکا و ناتو در قرون ۲۰ و ۲۱ آن فاتحانی اند که به افغانستان برای اخذ باج و خراج و یا فروش کالاهای خود و غارت مواد خام لشکر نکشیدند، دوستان چپ سنتی ما باید در نسبت بین امپریالیسم و فاتحان و امپراتوران تفکیک ماهیوی بگذارند در سرمایه داری نوعی انحصاری که محصول آخرین مرحله تکاملی خود در قرن ۲۰ و دارای قانون عام نوع خود است، خصایل بسیاری از مفاهیم و مقولات اقتصادی و حقوقی؛ مانند: بازار، سرمایه، حقوق بین کشورها، استبداد و استثمار، شکل پار خود را از دست میدهند و برخی هم به ضد خود مبدل میگردند؛ مثلاً رقابت آزاد که یکی از خصایل سرمایه داری با رقابت آزاد بود جای خود را به انحصار میدهد؛ همچنان تجارت آزاد و صدور کالا که خصلت دیگری از سرمایه داری آزاد بود، جای خود را به صدور سرمایه میدهد، به همین سان سرمایه داری با رقابت آزاد که دارای خصایل مترقی و دموکراتیک بود جای خود را به دیکتاتوری و استبداد خالی میکند؛ بناءً کاملاً عامیانه خواهد بود اگر امپریالیست ها را با فاتحان و امپراتوران قرون قدیم یکی بدانیم؛ بسانی که در فوق اشاره شد، صدور سرمایه خصلت تعیین کننده امپریالیسم است و هدف این سرمایه دسترسی به سود مافوق سود یعنی ارزش اضافی تولید است و ارزش اضافی فقط و فقط از کار مفت طبقه کارگر حاصل میشود که در شیوه تولید سرمایه داری تحقق مییابد نه در شیوه تولید فیودالی؛ بناءً شیوه تولید سرمایه انحصاری خلاف برداشت چپ سنتی که هنوز هم اعضا و هوادارانش این را زمزمه میکنند، هرگز با فیودالیسم سر آشتی ندارد. حال اگر امپریالیست ها بنا به تیوری مندرآوردی چپ سنتی با فیودال ها برای جلوگیری از رشد به اصطلاح "سرمایه ملی" آشتی کنند به این معناست که امپریالیست ها یا باید از شیوه تولید سرمایه داری صرف نظر نمایند که ممکن نیست و یا اگر بنا بر جگی و تضرع چپ سنتی به در بار خداوند، آفتاب از غرب طلوع کند و شرایطی خلق شود که از آشتی هر دو شیوه تولید کاریکاتوری ایجاد شود که فیودال بتواند از طریق اضافه تولید به استثمار طبقه دهقان ادامه دهد و امپریالیست ها از طریق تولید ارزش اضافه از کار مفت طبقه کارگر؛ اما باید بدانیم که حد اقل در زمان ما این معجزه رخ نخواهد داد. باری در تاریخ گاه گاهی چنین واقعیاتی رخ داده است که در تهاجم نه شیوه تولید مهاجمان حاکم شده نه شیوه تولید کشور مفتوح؛ بلکه چیزی نو به میان آمده و مهاجمان با اخذ خراج قانع شده اند؛ مارکس در این مورد به همان تهاجم بربرهای جرمن بر بخشی از امپراتوری رم اشاره میکند (۱۱) اما در عصر امپریالیسم امکان چنین ترکیبی و قناعت امپریالیست ها صرف به اخذ خراج، نه تنها چیزی علمی و منطقی نیست، بلکه ناشی از افکار افراد مالیخولیایی است.



لیک با تأسف باید گفت: در دنیای تخیلی چپ خرده بورژوازی ما نه تضادی بین شیوه های تولید در کار است نه نفی کهنه به وسیله نو؛ ولی واقعیت چنین نیست: رفقا، وقتی از دنیای تخیلی خود ساخته بیرون شوید، دنیای واقعی پیرامون تان نه بر پاشنه خیالات بلکه اصولاً بر پایه مناسبات مادی میچرخد و پروسه های تاریخی حرکت قانونی خود را دارند؛ شیوه تولید سرمایه داری چه در صورت سرمایه داری با رقابت آزاد چه در صورت سرمایه امپریالیستی بنابر خصلت کلی خود فقط با نفی کردن شیوه تولید ما قبل خود بر گورستان آن خیمه و خرگاه بر پا میکند نه در آشتی با آن؛ اما فوراً اضافه میکنیم که: امپریالیست ها فقط برای نفوذ خود برخی از قسمت های حساس روینای سیستم پیشا سرمایه داری مثلاً اعتقادات و رسوم را حفظ میکنند، گذشته از حفظ، رنگ و روغن میدهند و حتی در دستگاه تولیدی ایدئولوژی خود چیزهایی را در این زمینه تازه خلق هم میکنند؛ بطور نمونه در قرن ۲۰ برای اغوای توده های فقیر از حرکت های اخوانی ها حمایت کردند اما وقتی این جنبش کارآیی خود را بخصوص در افغانستان و ایران در فریب دادن مردم از دست داد، در اواخر این قرن به آرایش طالبان و القاعده پرداختند، اما با آفتابی شدن جنایات این جریان های خون ریز طی دو دهه در حضور عامه توده ها، با کشتن اسامه در ایبیت آباد پاکستان، دولت اسلامی داعش به رهبری ابوبکر البغدادی را در ضدیت با دولت عراق و سوریه با اضافه دو قلم آرایش (خنجر خون آلود و بیرق سیاه) بوجود آوردند. ولی به روشنی دیده می شود - اما با تأسف چپ سنتی نمی بیند - که امپریالیست ها با سیاسی و ترریستی ساختن مذهب، تخریب تمدن شهر کابل در دهه نود، تخریبات وحشت ناک عراق، لیبی و سوریه در دهه اول قرن ۲۱، جامعه این سر زمین های سوخته هرگز به مناسبات کار "بیبگار" دهقان در خانه ارباب برنگشته است و اقتصاد شان هم هرگز اقتصاد محلی و متکی بخود نیست؛ اگر پای مناسبات اقتصادی هم در میان باشد - که طبعاً هست - بر ویرانه های این کشور ها در هر حال همان مناسبات پراکنده پولی و بازاری نظام سرمایه داری برپاست. دقیقاً امپریالیست ها در تقسیم روی منافع هریک خود بارها تمدنی از گوشه جهان را تخریب کرده اند مثلاً در جنگ دوم جهانی در حد ۶۲ میلیون انسان کشته شد، تعدادی از کشورهای اروپایی نظیر آلمان ۹۰ در صد تخریب گردیدند، به همین سان در دهه ۹۰ قرن ۲۰، کابل بوسیله تنظیم های جهادی به ویرانه ها مبدل گردید؛ لیک پس از ختم جنگ دوم جهانی و سلطه امپریالیست ها بر افغانستان، کشورهای تخریب شده اروپا و کابل هرگز به دوران عهد عتیق بر نگشتند؛ چون تاریخ به عقب برنمیگردد و تولید ارزش اضافی که محصول مناسبات تاریخی معین است، در مخروبه ها تولید نمی شود بلکه این مایه حیات سرمایه محصول وسایل مدرن آخرین مالکیت خصوصی بشریت است؛ لذا، تا هنگامی که این مالکیت خصوصی خلاف میل سرمایه داران زمینه های مالکیت جمعی بشریت را در خود میپروراند و خلع ید شدگان دیروز (طبقه کارگر) خلع ید کنندگان خود (سرمایه داران) را خلع ید میکنند؛ شیوه تولید سرمایه داری در هر حالت شیوه تولید ماقبل خود را میزند و آن

را شبیه بخود میسازد؛ بدین معنا که انباشت سرمایه در گوشه های عقب مانده جهان مثل افغانستان، نه تنها ادامه مییابد بلکه تشدید نیز میگردد.

### تشدید انباشت بدوی سرمایه در افغانستان

برای این که پروسه انباشت بدوی سرمایه داری در افغانستان بدرستی تحقق بیابد و در نتیجه راه برای حضور دایمی نظامیان غرب باز گردد، امپریالیست ها میباید سه مانع را از سر راه بر میداشتنند: ۱) سلطه اتحاد شوروی بر منطقه ۲) روحیه بیگانه ستیزی افغان ها ۳) خلع ید مولدین مستقل خرده پا از وسایل کار شان به پیمانہ وسیع.

#### مانع اول:

در بالا اشاره شد که در دوران جنگ سرد، امپریالیسم امریکا و امپریالیست های اروپای غربی بخصوص انگلیس خواهان تقسیم مجدد جهان بوده اند؛ ولی پکت ورشو در رأس سرمایه داری دولتی اتحاد شوروی مانع این هدف بود. اما در دهه های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ که سرمایه دولتی روسیه بنابر نوع استفاده از منابع طبیعی و نیروی کار خودی، تجاوزات مستقیم نظامی و اساسی تر از همه به بن بست رسیدن سرمایه داری دولتی برنامه ریزی شده، ثبات داخلی این کشور را متزلزل ساخته بود؛ اولین درزی که این امپراتوری برداشت، سقوط دولت چاییسکو در ۲۵ دسامبر ۱۹۸۹ در رومانی بود. این رخ داد وضعیت بی ثباتی در اتحاد شوروی را بیشتر ساخت، اما دومین علتی که در بی ثباتی درونی اتحاد شوروی از لحاظ سیاسی، اقتصادی و نظامی اثر تکانه دهنده گذاشت، تبدیل شدن جنگ در افغانستان برای روس ها در حد یک " زخم خونین" بود. در جنگ افغانستان علیه روس ها به استثنای مردم عام و سازمان های سیاسی چپ و راست افغانستانی، اگر از سایر اسناد معتبر بخاطر طولانی نشدن مطلب بگذریم فقط " تلک خرس " (۱۲) را در نظر بگیریم؛ بزرگترین کشورهای سرمایه داری جهان، چون: ایالات متحده امریکا، انگلیس، آلمان، فرانسه، چین، جاپان، پاکستان، ایران با جمعی از کشورهای اسلامی عرب، از نظر تسلیحاتی، مهمات، پول، مواد خوراکی، الیسه، سوخت، ادویه، آموزش های نظامی، طبی، علمی، استخبارات، سازماندهی سیاسی - اجتماعی و حتی در پلان گذاری جنگ و رهبری آن در افغانستان بشمول تخریب تأسیسات و به نحوی در آموزش فرهنگ و آداب نظام بورژوازی به سران تنظیم ها، بطور مستقیم و غیر مستقیم دخیل بودند. به سانی که ارتش متجاوز روس در ترکیب خود اعضای پکت ورشو را داشت، شبیه به ترکیب این پکت افراد و گروه های مختلف بخصوص عرب ها در صفوف جنگندگان افغانستانی علیه روس ها نیز شرکت داشتند؛ در واقع اگر بگوییم بنیاد تربیت اکثر افراد رهبری تروریزم کنونی (قرن

۲۱) در جنگ افغانستان علیه روس ها گذاشته شد، خطایی در کار نیست. امپریالیست های غربی که روسیه و پکت ورشو را به زعم خود سوسیالیست میخواندند و بناءً شکستش را شکست کمونیسم فکر میکرده اند؛ انجام هر جنایتی را علیه روس ها و تخریب افغانستان عمل شایسته و ضروری حساب میکردند. همین اسامه ایکه در ایبیت آباد پاکستان در یک عملیات فیلمی CIA و کوردینه سازی ISI کشته شد، همین ایمن الظواهری که فعلاً شاخه های القاعده را رهبری میکند و یا همین ملا عمر و حقانی ایکه گروه های خون ریز را در افغانستان رهبری میکنند همه باشه های سر دست دولت امریکا و ناتو بودند. همان سانی که روس ها از گیر ماندن امریکایی ها در جنگ ویتنام در دهه ۶۰ میلادی سود سیاسی، نظامی و اقتصادی بردند و با تمسک به دفاع از خلق ویتنام، شوروی به تجاوزات خود بر سایر کشور ها رنگ و روغن دفاع از دموکراسی و سوسیالیسم را میداد. برعکس امپریالیسم امریکا و سایر امپریالیست ها نیز از گیر ماندن روس ها در باتلاق ده سال جنگ در افغانستان سودهای ایدئولوژیک، سیاسی و اقتصادی بردند. سرمایه داران غربی شکست روسیه را شکست سوسیالیسم و پیروزی نظام سرمایه داری جار زدند. امپریالیست های غربی که از نظام سوسیالیستی بخصوص در مورد آزادی واقعی، دموکراسی اجتماعی و حق شهروندی مادی و معنوی در این نظام، چیزی نمیدانند؛ همه اشکال جنایت روس ها و جنایات احزاب خلق و پرچم را مثل: کشتن آزادی بیان و عقیده، کشتن ایده های دموکراتیک و حق تشکل های سیاسی، دشمنی با داشتن کتب و مطالعه آنها، مخالفت به شنیدن رادیو هایی چون بی بی سی، صدای امریکا و دوجویلی، پیگرد افرادی که در میتنگ ها و حوزه های تشکیلاتی احزاب خلق و پرچم شرکت نمیکردند، تعقیب و گرفتاری افرادی که علیه اعمال دولت اعتراض داشتند، گرفتاری افرادی که در سازمان ها و احزاب غیر از خلق و پرچم عضویت داشتند؛ سخن کوتاه به تمام قیود ضد حقوق انسانی که احزاب خلق، پرچم و روس ها وضع کردند و جنایاتی که در مقابل نقض این قیود انجام میدادند، مانند: تعقیب، گرفتاری، شکنجه، اعدام، پرتاب از طیاره، شوک های برقی، بی خوابی، تجاوز جنسی، برهنه کردن، دشنام و توهین، لمس کردن زنان و دختران زندانیان در حضور آنها، زنده زیر خاک کردن، تیرباران های گروهی و ایجاد گورهای جمعی، دزدی افراد در نیمه های شب از خانواده هایشان شبیه به کار " نامگیرک " حکومت امیر عبدالرحمن، که همه ناشی از اطاعت برده وار نوکران روس از یک نظام طبقاتی مبتنی بر سرمایه داری دولتی بود، اخلاق و اعمال سوسیالیست ها خواندند و در بد نام کردن سوسیالیسم هرچه توان داشتند در سطح جهان بر این طبل کوبیدند. باری با خارج شدن روس ها در ۲۶ دلو ۱۹۸۷ از افغانستان، سرمایه داران غربی این را پایان تاریخ سوسیالیسم خواندند و جهادی ها که در اپریل ۱۹۹۲ با بدرقه ISI زیر رهبری جنرال حمید گل ظاهراً به ریاست صبغت الله مجددی به کابل رسیدند، خود را فاتحین معرکه دانستند. ولی امپریالیسم امریکا و ناتو که از شکست شوروی ها در افغانستان و بعداً سقوط این امپراتوری در متن خودش نیشه شده بودند برای تحقق هدف معین

دیگری (له ساختن مردم افغانستان) کاملاً آگاهانه جهادی‌ها را در حال شکستن استخوان هم دیگر، ویرانی شهر کابل و کشتار و زجر مردم افغانستان، رها کردند.

## مانع دوم:

این سوال اساسی مطرح است که: چرا امپریالیست‌ها پس از ۱۵ سال حمایه همه جانبه از تنظیم‌ها و احزاب اسلامی بعد از خروج روس‌ها، سقوط دولت دست‌نشانده و وارد شدن این نیروها به کابل، این‌ها را چنین بی‌سرپرست گذاشتند؟ پاسخ خیلی‌ها ساده است: از همان ابتداء روشن بود که امپریالیست‌ها بنابر دو دلیل، روی تنظیم‌ها و احزاب جهادی سرمایه‌گذاری میکردند: اول جنگیدن‌شان علیه روس‌ها تا حد شکست روس‌ها در افغانستان دوم له ساختن مردم سرکش و مغرور افغانستان در اثر جنگ‌های داخلی و شکنجه‌شان در استبداد نوع آسیایی؛ لذا، امپریالیست‌های غربی قصد نداشتند جهادی‌ها را در افغانستان به قدرت سیاسی برسانند. یعنی برخورد امپریالیست‌ها با جهادی‌ها و در ادامه با طالبان نیز برخورد پروژه‌ای بوده است. مسئله را قدری باز میکنیم: در بالا اشاره کردیم که امریکا، انگلیس و برخی از کشورهای بزرگ دیگر می‌خواستند جهان از نو تقسیم شود. حال برای رسیدن به این هدف اولاً، امپراتوری روسیه را باید شکست و چین را باید ناامن ساخت ثانیاً امپریالیست‌های غرب بخاطر انحصار نیروی ارزان کار، انحصار منابع طبیعی، انحصار بازارها و کنترل تروریزم، در جنوب آسیای میانه یعنی افغانستان باید پایگاه‌های مستحکم نظامی داشته باشند؛ تا به اطمینان در آینده سرمایه‌صادر کنند و با بکار افتادن این سرمایه‌ها در پروسه تولید، ارزش اضافی و بناءً سود سرشار بدست آرند؛ این بوده است هدف غایی امپریالیست‌های غرب از دخیل شدن مستقیم‌شان در سناریوی ۳۵ ساله در افغانستان. اما باید به این نکته اساسی توجه داشته باشیم که امپریالیست‌ها میدانستند که فقط با زدن روس‌ها، امضای پیمان امنیتی و ایجاد پایگاه‌ها، به هدف اساسی که همان سود سرشار در آینده است دست نمی‌یابند؛ این‌ها کارهای مقدماتی‌اند؛ زیرا امضای پیمان امنیتی، ایجاد پایگاه‌های نظامی به شمول صدور سرمایه (پول، وسایل تولید) و انحصار منابع مواد خام با جمع بازارها و حتی وارد شدن کارگران فنی از خارج به افغانستان هنوز شرایط تولید ارزش اضافه به پیمان‌ه وسیع را آماده نمی‌کنند؛ برای تولید ارزش اضافه به پیمان‌ه وسیع مطلقاً نیاز به انباشت بدوی سرمایه‌داری که همان خلع‌ید تولیدکنندگان مستقیم از وسایل تولید‌شان است، میباشد. در ضمن امپریالیست‌ها بخصوص انگلیس‌ها درک میکردند که خلع‌ید تولیدکنندگان خرده‌پای افغانستان کار ساده‌ای نیست. زیرا از یک طرف پروسه انباشت بدوی در افغانستان از همان ابتدا چندان بنیادی آغاز نشده بود بناءً این پروسه با تاریخ افت و خیز تا این جا (سال ۲۰۰۱) رسیده‌نه سیستماتیک؛ از جانب دیگر مولدین مستقیم خرده‌پای افغانستان علاوه بر این که در متن شیوه تولید آسیایی قرار دارند - و این شیوه تولید در تکامل درونی خود از چندان تحرکی برخوردار نیست - دارای غرور

ملی و بیگانه ستیزی عجیب اند: که ما اسکندر، انگلیس ها و روس ها را "با توت و تلخان" و اسلحه ساده به زانو در آورده ایم و این ادعا را همین تیوریست های فعلاً زنده امپریالیست های غربی خود در جنگ افغان ها علیه روس ها در همین نزدیکی ها مشاهده کردند. پس امپریالیست ها بعد از شکستن امپراتوری روس ها برای تحقق انباشت بدوی وسیع سرمایه داری کدام گام دیگر را بردارند؟ باید افغانان را توسط خود افغان ها مستمراً در درز چوب فقر (بی نانی، بی کاری، بی خانگی)، زیر فشار تعصبات مذهبی و چنگ استبداد آسیایی (توهین و تحقیر، مداخله در زندگی خصوصی و کشتن آزادی ها و آرزو ها) قرار دهند تا غرور و روان آزاد زیستن شان بشکند. از این رو، تروریسم مذهبی با فقر گسترده و شیره تریاک گره خورد و غرور ملی و آزاد منشی مردم افغانستان در سال های اخیر توسط این سه سلاح کشته شد و توده ها عملاً له گردیدند. باری دقیقاً غربی ها برای تحقق این هدف ها بود که جهادی ها را پس از سلطه بر کابل رها کردند؛ چون درک میکردند که تنظیم های جهادی بنابر منافع گروهی و عدم رشد شان در مناسبات اقتصادی نظام سرمایه داری، قادر به ایجاد دولت های مدرن بر مبنای تمدن امروزی، آزادی های صوری بورژوازی، تأمین حقوق شهروندی که جامعه امروز سرمایه داری می خواهد، نیستند. پس امپریالیست ها نه تنها "رفقای" خود را رها کردند که بلکه به منظور تحقق هدف خود و شناخت از بلاهت تاریخی این گروه ها با استفاده از نیرنگ های سرمایه دارانه سعی کردند تا بویناکترین لایه های فساد اقتصادی - سیاسی و اخلاقی این ها را نیز زیر و رو کنند و آن را در مطبوعات جار بزنند؛ زیرا سرمایه فقط یک دوست جان و جگری دارد و آن ارزش اضافه است بقیه چیز ها را حاضر است در پای این ارزش بسادگی قربانی نماید.

بی تردید در زمان جنگ های داخلی جهادی ها، غربی ها تا حدی به هدف فوق رسیدند؛ مثلاً دیری نگذشت که این مجموعه بخاطر تقسیم غنیمت و اشغال مناطق بیشتر شهر کابل، آغاز به نابودی همدیگر نمودند؛ هر کوه، تپه، بلند منزل، چار راهی، دفتر و قصری (دارالامان، چهل ستون) به سنگر های جنگی، به پوسته های تلاشی، به زندان انسان ها، محل شکنجه، تجاوز جنسی و اعدام گاه مخالفین و مردم عادی مبدل گردید؛ خانه های مردم مورد هجوم قرار گرفتند، شخصیت پسران و دختران مورد تجاوز قرار گرفت، زنان ربه شده شدند و اجسادشان (مانند شکریه ها) پس از تجاوز روی جاده ها افتاد؛ ناهید ها از هراس غولان متجاوز خود را از شش منزله مکروریان ها بزیر پرتاب کردند و جان سپردند؛ آثار تاریخی از موزیم غارت شدند؛ مکاتب و پوهنتون ها در اثر گلوله های توپ و راکت آتش گرفته ویران شدند؛ کتاب سوزی و فرهنگ ستیزی چیزی معمول گردید، کتاب شبیه به شلغم تولکی به فروش رسید؛ آنجا که آثار پاک، نظافت و تمدن بود مسخ شده گلوله خورد؛ بازار چرک و بوی و گند، جادو، تعویض، الس، فالبینی و حکیم جی ها گرم شد؛ در آموزشگاه های علم و فرهنگ چون تعدادی از مکاتب و دانشگاه ها سگ ها چوپه میدادند؛ در میدان های ورزشی خرها با محبت گردن همدیگر را میخاریدند؛ جاده ها و آسمان کابل، به پارک

تقریحی خفاشان شب گرد مبدل گردید؛ به استثنای اخبار خارجی کمتر رادیو، تلویزیون، و مجله داخلی ای وجود داشت که دردها و رنج‌ها را فریاد بزنند؛ بلای فقر، بیکاری، بی‌نایی، سردی، چکک، ماتم، تاریکی، دزدی و فریاد و ناله، دروازه خانه‌های کابلیان را میزدند؛ دهن گورستان‌های کابل برای بلعیدن اجساد مشبک شده شب و روز باز بود و اجساد خون‌آلود با کفن و بی‌کفن را می‌بلعیدند، اما سیرایی نداشتند. با آمدن چنین وضعیتی، دو میلیون کابلی‌ای که دست و پای داشتند، به سوی پاکستان، ایران، مزار و جلال‌آباد فرار کردند؛ کابلی‌ها زیر قدرت سیاسی شوم مجددی و ربانی شصت هزار گشته و ده‌ها هزار معلول دادند. و با این محاسبه ساده، جهادی‌ها دستان خون‌آلود جنایت‌کاران دفاع از تجاوز روس‌ها را با دامن خود پاک کردند؛ ولی این همه کشتن غرور افغان‌ها هنوز برای غربی‌های امپریالیست و بورژوازی منطقه بسنده نبود باید بیشتر از این زیر فشار تعصبات مذهبی، استبداد، تحقیر و اعتیاد له می‌شدند؛ بناءً گروه طالبان که از یک طرف از بیرون ماندن سلطه بر قسمتی از خاک افغانستان عقده داشتند و از جانب دیگر پشت گرمی القاعده را، بهترین وسیله برای امپریالیست‌ها و بورژوازی پاکستان جهت جای‌گزینی جهادی‌ها در افغانستان بودند. اگر یاد خواننده باشد، طالبان با شعاری: جهادی‌ها را از افغانستان میروبینم و ظاهر شاه را می‌آریم، از راه سپین بولدک به سرکردگی نصرالله باب‌ر وارد شدند. امپریالیست‌های غربی و ISI که سطح رهبری طالبان را در دست داشتند، این گروه نیز بسادگی در مسیری حرکت کرد (شکستن روحیه و احساسات مردم) که گروه‌های جهادی می‌رفتند فقط با اضافه بکار برد کیبل و شلاق در لت و کوب مردان و زنان در جاده‌ها، اعدام زنان در ورزشگاه‌ها و ایجاد سرزمین‌های سوخته در شمالی و بامیان. باری سلطه جهادی‌ها و طالبان بر افغانستان، تا حد زیاد توان و روان مبارزاتی مردم کشور بخصوص طبقات محروم را تضعیف ساخت اما باز هم جهان سرمایه‌داری غرب حضور طالبان و القاعده را در افغانستان لازم میدانستند تا بیشتر از این توده‌های مردم له شده زمینه برای هجوم خودشان آماده گردد. ما از این که گروه طالبان و القاعده در حمله بر برج‌های تجارتي و وزارت دفاع امریکا از طریق ریودن طیارات در ۲۰۰۱ و کشته شدن بیشتر از ۳۰۰۰ انسان، دست داشتند یا دست خود CIA در کار بود می‌گذریم؛ ولی بهر حال بعد از این واقعه دولت امریکا و متحدین اروپایی‌اش خود را مکلف دانستند تا طالبان را از افغانستان، بیرون برانند و به بورژوازی پاکستان اخطار دادند که از حمایت طالبان دست بردارند. بناءً اردوی امریکایی و اروپایی در خزان ۲۰۰۱ بر افغانستان هجوم بردند، اما این سوال باید پاسخ خود را بگیرد که: افغانستانی‌ها دائماً در برابر هجوم استعمار و امپریالیست‌ها از جمله در برابر روس‌ها بدون درنگی با شمشیر، تبر و تفنگ‌های ساده، استادگی حیرت‌انگیزی از خود نشان دادند؛ ولی در برابر هجوم گسترده امپریالیسم امریکا و ناتو چرا نه تنها شمشیری به جولان در نیامد، بلکه گذشته از مردم عوام، همین "مبارزان ملی" اقوام، همین جهادی‌های ضد "کفار" و بالاخره همین چپ‌های مائوتسه دون اندیشه، مائوئیست و دبل مائوئیست که شدیداً ناسیونالیست (وطنپرست ضد امپریالیست) و خیلی‌ها هم دل‌داده به تفنگ و خود زدن

به کوه بوده اند؛ به استثنای سر دادن چند شعار میان تھی فیس بوکی و مقالاتی توام با احساسات بچگانه انترنیتی و بیرون دادن اعلامیه های فاقد ارزش، حتی در سطح یک برآمد قانونی خیابانی هم عکس العملی نداشته و به نحوی سکوت، راضی از اشغال، از آب برآمدند؟ یا نه بنابر بحث های "دانشمندانہ!" "میز گردی های مطبوعات بورژوازی: چون این مهاجمین اذن سازمان امنیت بین المللی را در بغل دارند، بناءً حق دارند بر افغانستان بتازند خون افغانان را بریزند و روی اجساد ارجمند شان "بشاشند"؟! حال اگر از ساختار ظاهراً برابر ولی در عمل دروغین و ارتجاعی قوانین بین المللی نظام سرمایه داری بگذریم، بین تجاوز روس ها و امریکا - ناتو چه تفاوتی وجود دارد؟ در مرکز هر دو تجاوز در آخرین تحلیل دست یابی به سلطه نظامی و سود مافوق سود قرار داشته است نه چیز دیگر. اما پاسخ سوال فوق رابطه مستقیم دارد به مناسبات اقتصادی و بنابر این وضعیت روانی و شعور طبقات اجتماعی در افغانستان. زندگی مادی و معنوی مردم افغانستان در اواخر قرن ۲۰ و اوایل قرن ۲۱ تفاوت ماهیوی دارد با زندگی این مردم در سال ۱۹۷۹ زیرا جنگ، هم بر زندگی مادی مردم اثر گذار بود و هم چیز هایی را به مردم آموزش داد: اولاً، افشار و طبقات پائین جامعه در اثر سال ها جنگ، فقر مزمن، آوارگی و بخصوص در ده سال سلطه مستقیم نظامی - سیاسی - اقتصادی جهادی ها و طالبان بشکلی که در فوق اشاره شد، عملاً له شدند؛ زیرا توان بشر در مقابله با سختی های وحشت ناک نه لایپتاهی بلکه دارای حد معین است. ثانیاً، در اثر الزامات سرمایه های خارجی در جریان جنگ، مناسبات شیوه تولید خرده پا در بسیاری از واحد هایش شکسته شد مخصوصاً در روستا ها در مالکیت بر زمین، در شهرها در مالکیت بر پیشه وری و تجارت های کوچک. بناءً فاصله های طبقاتی عملاً وسیعتر و عمیق تر گردیده شعله های احساسات وطن پرستانه پار از طبقات بالایی بخاطر حفظ و توسعه بیشتر ثروت های تازه غارت کرده شان و از طبقات پائینی بنابر له شدن و صدمه دیدن شیوه تولید شان، فرو نشست. و به سانی که در بالا بیان گردید این سرخوردگی در سازمان های چپ سنتی که عصاره همین طبقات اند، نیز انعکاس یافت ثالثاً احزاب اسلامیت که بیشتر برمبنای احساسات خرده بورژوایی مذهبی، مدافعین سرمایه دولتی بر مبنای شعار های دفاع از "اتحاد شوروی بزرگ"، دموکراسی ملی، "راه رشد غیر سرمایه داری" و چپ سنتی که بیشتر با بلند کردن شعار های ناسیونالیستی و دهقان گرایی از جامعه سرباز میگرفتند، در نتیجه قضایای ۲۵ سال اخیر روشنفکران، کارگران، دهقانان فقیر و سایر افشار زحمتکش تا این حد درک کردند که در عقب این همه شعار های مذهبی امیران جهادی، در عقب داس و چکش روس ها و دموکراسی غلامانش چه منافع شوم خصوصی طبقاتی و بازی های سیاسی پنهان است. مثلاً در طول زمان نبرد با روس ها و دولت دست نشانده اش، توده هایی که زیر رهبری تنظیم های اسلامیت در دفاع از وطن و دین با دست خالی بر قله تانک ها سعود کردند، در حمله با کارد سلاح روس ها را تصرف نمودند و از میرام شاه و تری منگل تا قله های پامیر و کناره های آمو ۱۵ سال تمام سلاح و مهمات انتقال دادند و صد ها هزار در نبرد با روس ها جان سپردند؛ ولی با خارج شدن روس ها و

سقوط دولت نوکر، این توده ها عملاً گرسنه هانده، فقیر، گدا و بیچاره شدند. اما امیران و قوماندانان بزرگ در سطح سرمایه داران، زمین خواران و قاچاقچیان بزرگ ارتقا یافته بر کرسی های کلیدی دولت تکیه زدند. به همین سان احزاب خلق و پرچم که کاذبانه خود را مدافع منافع طبقات کارگر و دهقان جازده بخش هایی از این طبقات را در خدمت به سرمایه متجاوز روسی کشاندد، این ها را با مردم جنگاندد، در نتیجه بنا به بیان یک کارگر شاروالی کابل: رهبران خائین و کاذب خلقی و پرچمی بنا به روابط قومی و ارتباطات پنهانی، یا خود را به جهادی ها تسلیم کردند و یا به کشورهای دیگر پناه برده، کارگران و دهقانان را بی سرنوشت رها کردند. در جانب مقابل سازمان های چپ سنتی نیز که در ضدیت با روس ها، احزاب خلق و پرچم و در مخالفت با تنظیم های ارتجاعی اسلامیت، دارای شعار ها و مواضع سیاسی- ایدئولوژیک ناسیونالیستی بودند، نه تنها کلاهی از این نمذ بر سر نگذاشتند که پراکنده، سرخورده و ضعیف هم شدند. باری این تجارب برای طبقه کارگر و دهقانان فقیر از اهمیت شایان تاریخی برخوردار است که احزاب اسلامیت و چپ های کاذب (خلق و پرچم) برای رسیدن به اهداف طبقاتی و منافع اربابان خود، طبقات زحمتکش را چگونه گوشت دم توپ میسازند و چپ سنتی با شعار های ناسیونالیستی اش چگونه به سراب رفت. اما برگردیم به اصل مطلب، در ۲۰۰۱ که سرمایه داران غربی در افغانستان از یک طرف حامیان ثروتمند تازه به دوران رسیده شبیه خود را یافتند که هنگام تجاوز میباید بر آنها تکیه نمایند و بیشتر دست آموزشان کنند و از جانب دیگر طبقات جسماً له شده و سرزمین های فقر زده و ویران را؛ حال نه این تمرکز نقدینه ها نزد چپاول گران افغانستانی برای امپریالیست ها در رسیدن به هدف شان یعنی انباشت بدوی سرمایه داری بسنده بود نه له شدن طبقات محروم و خنثی شدن رگ های احساساتی سازمان ها و احزاب چپ و راست؛ اکنون برای امپریالیست ها و بورژوازی منطقه این مطرح بود که: چگونه توده های وسیع تولید کنندگان مستقل خرده پای روستاها و شهر ها را از وسایل کار شان خلع ید نمایند و نقدینه ها و وسایل تمرکز یافته تولید را نزد افراد قلیل، به سرمایه مولد بدل سازند یعنی هدفی لا اقلی که برای تحققش تاکنون امپریالیست ها در حد ۱۳۰۰۰ سرباز قربانی داده و کمتر از ۱۰۰۰ میلیارد دالر فقط امریکا صرف این پروژه کرده است. و باز این نکته را نیز بیاد داشت که اکنون قرن ۲۱ است و سیستم سرمایه داری ۵ قرن است که به گفته مارکس دیگر چگس های کمی خود را دور انداخته و خود دارای قوانین مخصوص بخود و حاکم بر جهان است، پس تشدید پروسه انباشت بدوی سرمایه داری در افغانستان را شبیه به انگلستان با تصویب قوانین خونین در پارلمان تحقق نمی بخشند و توده ها را با سر نیزه از زمین های زراعتی شان بیرون نمی راند؛ بلکه تقریباً از همان شیوه ای کار میگیرند که انگلیس ها در مستعمره خود امریکا، بکار بردند.



در سال ۲۰۰۱ وقتی امپریالیست ها امارت طالبان را ساقط کردند، برای بر داشتن گام سوم یعنی خلع ید مولدین مستقل خرده پا بطور وسیع از وسایل کارشان که شرط نهایت ضروری تبدیل شدن وسایل تمرکز یافته؛ چون: زمین، ماشین آلات، پول و ... نزد یک اقلیت یعنی بورژوازی سابقدار و جدید افغانستان به سرمایه مولد است؛ میباید سه وظیفه ضمنی را نیز انجام میدادند: (۱) ایجاد دولت متمرکز یعنی قدرت سیاسی که حال روبنا نسبت به زیربنا تقدم یافته باید در خدمت آن قرار گیرد (۲) طالبان یعنی ملشه مورد حمایت بورژوازی پاکستان دو باره به افغانستان برگردند تا از یک طرف همان پروسه له شدن مردم و نا امن شدن روسیه و چین ادامه یابد، خدشه رابطه پاکستان و امپریالیست های غربی ترمیم شود و از جانب دیگر تمسکی باشد برای حضور امپریالیست ها در افغانستان (۳) پایگاه های نظامی امریکا و یارانش در افغانستان شکل قانونی بیابند تا متجاوزین برای رسیدن به اهداف شان نیروهای نظامی منطقه ای مخصوص بخود را داشته باشند. باری یاد آور شدیم که روبنای سیاسی در خدمت زیربنا، یعنی دولت دست نشانده باید در خلع ید تولید کنندگان مستقل از وسایل کار ومعیشت شان، نقش رهبری سیاسی و انضباط قانونی خود را ایفا نماید. حال، اگر سرمایه گذاری امپریالیست ها را در افغانستان در ۱۴ سال اخیر بررسی کنیم این ها هرگز کدام پروژه بزرگ مانند تولید انرژی، بند بزرگ آبگردان، فارم بزرگ زراعتی، استخراج مواد معدنی و پروسس این مواد، آگاهانه سرمایه گذاری نکردند تا این که واردات افغانستان ده ها بار بر صادرات افغانستان غلبه داشته باشد؛ واحد های تولیدی افغانستان که زمین و کارگاه های کوچک در مرکز آن قرار داشت و در فیصد بالایی اقتصاد مستقل مولدین خرده پا را میساخت؛ دولت پس از استقرارش در سال ۲۰۰۲، بر مبنای قانون بازار، ورود کالاهای خارجی مثل: مواد غذایی، ظروف، مفرشات، وسایل دفاتر، پوشاک، لوازم منزل، سامان مد و فیشن، میوه، ترکاری، روغن، مواد تعمیراتی و نظایرش را بدون قید و شرطی در مقابل کالا های داخلی آزاد گذاشت. کالاهای خارجی که از سویی با پشتیبانی سرمایه های هنگفتی الحاق شده در وسایل و شرایط تولید شان قرار دارد و از جانب دیگر از کیفیت و پروسس بالایی برخوردار بوده بازارهای افغانستان را اشغال و کتله های وسیع مولدین خرده پای مستقل افغانستان را در این رقابت بدون کدام فشار ظاهری از وسایل کار شان در شهر و روستا خلع ید ساخت. خلع یدشدگان دچار فقر، بیکاری و رنج شده به صفت کارگر و نیمه کارگر روی شهرها در بازار کار ریختند و یا برای فروش نیروی کارشان از کشور خارج شدند. زمین که مادر ثروت است و با پارچه های کوچک در مالکیت این توده ها قرار داشت برای هر خواننده ساده روشن است که در این سال ها ارزشش را در روستا ها بنابر شکست محصولش در رقابت بازار، از دست داد و اکثراً لامزروع باقی ماند و یا محصول مصارف را پوره نساخته همچنان رها گردید؛ ولی برعکس، زمین در شهرهای بزرگ افغانستان و حومه آن با سرعت بی سابقه ای کالا شده قیمت آن در حد زمین در شهرهای بزرگ

کشورهای سرمایه داری جهان بالا رفت مثلاً یک بسوه زمین در کارته سه و ۴ کابل به ۶۰ هزار دالر خرید و فروش شد. اما چرا چنین شد؟ بخاطریکه سرمایه اساساً در شهرها تمرکز مییابد و زمین های شهری مییابد با اعمار شهرک ها، بلند منزل ها و پارک های تولیدی بر آن بالقوه خود به سرمایه و شرایط تولید سرمایه مبدل گردند، روی تحقق همین هدف بود که برخی از امیران جهادی، قوماندانان، تعدادی از وکلا و اراکین بالا رتبه دولت زمین دزد شدند؛ گزارشی که از طریق پارلمان و مطبوعات در سال ۱۳۹۳ بیرون داده شد، سرمایه داران نوکیسه سه ملیون جریب زمین را در افغانستان غصب کردند و این زمین های غارت شده از راه های کاملاً تقلبی مهر مالکیت خصوصی خوردند. بدین محاسبه جامعه افغانستان در شهر و روستا در بدنه وسیع خود بیشتر از پیش به دو اردوگاه استثمارگر و استثمار شونده نادر و دارا تقسیم گردید؛ اما این واقعه تاریخی را با قید این که چپ سنتی بدرستی درک نمیکند، برخی از گروه های مرتجع نظیر بازماندگان " ستم ملی " که ساحه دید شان در تحلیل جامعه در حد نوک بینی آنهاست، با علم کردن همان مرض سابقه (تضاد ملی) از فاصله طبقاتی بین کار و سرمایه در افغانستان بیشرمانه انکار میکنند تا دل تعدادی از سرمایه داران فارسی زبان نوکیسه را بر بایند و در سایه آنان بلمند؛ اما مارکس کاملاً بجا گفته است که ملازمه انباشت بدوی سرمایه انباشت فقر، رنج و بردگی طبقه کارگر است. بدون شک توده های طبقات زیر دست در گذشته ها نیز در فقر و رنج کار مزدی سرمایه زندگی میکردند؛ ولی تقسیم جامعه افغانستان با چنین فاصله ای میان دو طبقه کارگر و سرمایه دار کاملاً بی سابقه است؛ زیرا درد و رنجی که در اثر تشدید انباشت بدوی سرمایه طی سال های اخیر بیداد میکند گذشته از مردان بیشتر، ملیون ها زن و کودک را نیز از خانواده های خلع ید شدگان به بردگی مزدی نه فقط سرمایه داران افغانی بلکه به بردگی سرمایه داران جهان کشانده است. توجه کنیم به این مسئله در ۱۴ سال نزدیک بما:

#### تبعات انباشت بدوی سرمایه

**الف** - با تشدید انباشت بدوی سرمایه در افغانستان دو ملیون خانواده دیگر قادر نگردید تا به کودکان شان غذا و لباس داده آنها را به مکتب بفرستند، این کودکان تفریح کنند و به پرورش ذهن و بدن بپردازند؛ باری، با خلق شدن این اوضاع سه و نیم ملیون کودک، برای ادامه حیات خود و خانواده هایشان جبراً کارگر شدند. اینان روی خیابان ها و تله اشغاله ها ریختند، تا برای کارخانه داران افغانستانی، پاکستانی و چینی مواد خام یعنی آهن پاره، استخوان، کاغذ و ... جمع کنند، موثر سرمایه دار را روی جاده صافی بزنند، در مستری خانه آن را سرویس و گرس کاری کنند؛ کودکان کارگر باید برای سرمایه دار خشت بریزد و آن را در کوره های آتشین بپزند تا بلند منزل سرمایه دار اعمار گردد. کودکان کارگر باید کارت مبایل، خریطه پلاستیکی، جراب، دستکش، پاکت هروئین و دیگر کالاهای بورژوازی را در بازار به نقدینه تبدیل کنند تا خود و خانواده هایشان زنده بمانند؛ بدین معنا که سرمایه

نیروی کار کودکان را که در خانواده ها بصورت پراکنده و در خدمت سیستم پدر سالاری قرار داشت با انباشت بدوی، این نیروی پراکنده کار را در ساحه کار اجتماعی متمرکز ساخته در تابعیت تولید سرمایه درآورده است. حال این سه و نیم میلیون کودک در افغانستان نه آزاد، بلکه بردگان مزدی سرمایه اند؛ اینان دیگر برای خود زندگی نمیکند بلکه برای چاق کردن سرمایه سرمایه دار زندگی میکنند. این ها نه مثل برده باستان برده یک ارباب بلکه بردگان مجموعه طبقه سرمایه دارند، نه بردگان سرمایه داران افغانی بلکه بردگان سرمایه داران جهان اند. تشدید انباشت سرمایه داری خلاف آنچه مطبوعات نظام سرمایه داری جار میزند، فقر زدایی نیست، بلکه انباشت سرمایه در واقعیت انباشت فقر، ذلت و بردگی مزدی طبقه کارگر است. در شهرهای بزرگ افغانستان مثل کابل خانواده های فقر زده شب ها گرسنه میخوابند، صبحگاه هان کودکان این خانواده ها بر تل آشغاله ها که از دفاتر و سالون های سرمایه داران بیرون ریخته شده است، هجوم میبرند تا به پارچه های نان، خوراک باسی و میوه های تاسیده، دست یابند. در ۱۱ دلو امسال سه کودکی روی آشغاله ها در بستر دریای کابل بر سر تصرف خریده ای نزاع داشتند که انگار در آن پرنج باسی وجود دارد، همین نوع بزن و بگیر کودکان را روی تل آشغاله های سرک دهدانا و ده ها آشغال دانی دیگر میتوان دید. زمستان ۱۳۹۱ در جاده دارالامان یک کودک و یک سگ با " حقوق برابر قنون اساسی " در کنار نانوائی چندک انتظار بودند تا از چکیده های نانوا و صدقات سیستم سرمایه داری "مساویانه" استفاده کنند. بی تردید فقر نان و بدی وضعیت اجتماعی شیوع دهنده بلاهت، کودنی، فحشا و ذلت انسان بخصوص میان کودکان، جوانان و زنان است که در تمام شهرها و روستا های افغانستان با برجستگی بچشم میخورد و این چیزی نیست مگر سوغات تشدید انباشت بدوی سرمایه داری در این کشور.

ب - تبعات دیگر تشدید انباشت بدوی سرمایه این است که نیروی کار زن بنا بر ادبیات ایدئولوژی آلمانی حال از بردگی پنهان جامعه مرد سالار پیشا سرمایه داری تا حد زیاد رها شده در یک جبر اختیاری در تابعیت پروسه تولید سرمایه، برده مزدی سرمایه دار شده و همین است مفهوم آزادی زن در جامعه مدنی نظام مدرن. دقیقاً، تشدید پروسه انباشت بدوی سرمایه داری در افغانستان، با اشاعه فقر و بیکاری میلیون ها زن را واداشته که سنت های مسلط ماقبل را بشکنند و به میل خود در دستگاه های پروسس کشمش، تولید البسه، بوت، کشت زعفران، مزارع سبزی جات، ادارات دولتی، در رسانه های خصوصی، در بافت قالین، در فارم های تولید گوشت مرغ و لبنیات، در پیله وری و تولید نوشابه، به پیمانه بیشتر از ۳۵ سال قبل، کارگر شوند. و سرمایه داران زمانی کلاه شان را به آسمان بالا میاندازند که در جامعه بر نیروی کار ارزان کودکان و زنان مسلط شوند تا میزان مزد کارگران مرد و کارگران ماهر را در حد نازلی نگهدارند؛ تشدید انباشت بدوی سرمایه طی ۱۳ سال اخیر یقیناً سرمایه داران را به این هدف در افغانستان رسانده است. اما زن تا زمانیکه از تمام قیود جامعه طبقاتی آزاد نگردد، همچنان برده مرد و کالا در بازار مکارگی سرمایه باقی مانده

محروم از حقوق انسانی و حق حیات خویش است. زیرا تا زمانی که در جامعه نابرابری های مالکیت خصوصی بیداد میکند؛ فتوای هر ملای مرتج تعویض نویس و اقدام لمپنان روی جاده ها میتواند حق حیات زن چون فرخنده ها را با حمله های لگد و پارچه های سنگ حتی در زیر ریش اشرف غنی ارباب سرمایه داران افغانستان، از وی بگیرد؛ روی پیکر نیم جان فرخنده ها موتر عبور دهند و جسد ارجمندش را در بستر رود خانه کابل آتش بزنند؛ بی تفاوتی کاملاً ارتجاعی پولیس نظام سرمایه داری در هنگام اتهام ملای بویناک و هجوم اوباشان چرسی بر جان فرخنده در شام گاه نوروز ۱۳۹۴ که گویا وی به قرآن آتش زده است؛ بار دیگر نشان داد که در نظام مبتنی بر مالکیت خصوصی و استثمار فرد از فرد، ادعای آزادی زن چقدر بی معنا و کاذب است.

پ - با تشدید انباشت بدوی سرمایه داری سیلی از روستائیان روی شهرها بخصوص شهر کابل سرازیر شدند، این هجوم توام بود با هجوم سرمایه داران خارجی و قوماندانانی که در دوران چور و چپاول جهادی ها تازه خریول شدند؛ در اثر این یورش بر شهرها، قیمت زمین و کرایه خانه ها در حد حیرت انگیز بالا رفت، توده های خلع ید شده روستایی و شهری به محلات فقرزده، کندواله ها، دامن کوه ها، به گراج ها، مکاتب مخروبه، به زیر پل های رود خانه و آلونک های حومه شهر پرتاب شدند و این گفته مارکس که: کارگر طبقه ایست که "زمین خود را بارور میکند" ولی در آن جایی برای زندگی ندارد یکبار دیگر در افغانستان صدق کرد؛ فقر مسکن با فقر نان، فقر لباس، فقر آب آشامیدنی و دود فضای شهر گره خورد؛ امراض نفس تنگی، روانی و حالت های مالیخولیایی را شیوع داد، موجی از گدایان و لمپن ها به جاده ها ریختند؛ در محلات لکس دزدی های لکس چون آدم ربایی، بانک دزدی و اختطاف تاجران برای تمرکز هرچه بیشتر نقدینه ها و در محلات فقر زده خس دزدی ها برای ادامه حیات، چیزی معمول گردید. دزدان لکس بوسیله برخی مقامات حکومت، اعضای پارلمان و تفنگ سالاران حمایه شدند؛ ولی خس دزدان بیچاره به زندان رفتند.

ت - در گذشته ها تریاک در برخی از مناطق کوهستانی افغانستان مانند شغنان بدخشان به صفت یک ماده مسکن و خواب آور برای کودکان و جلوگیری از سرفه های مزمن، کشت میشد که حتی یک درصد عاید دهقانان افغانستان را تشکیل میداد؛ به همین سان چرس؛ چرسی ها و تریاکي ها به نسبت استعمال این مواد غیر معمول و نفرت انگیز در جامعه، بزودی زبان زد عام و خاص شده در حاشیه قرار می گرفتند. اما با سلطه یابی ISI و CIA بر جنگ افغان ها علیه روس ها، به ادامه سلطه طالبان و بعداً اشغال افغانستان بوسیله امریکایی ها و ناتو، تریاک با تروریسم مذهبی و بلاهت اجتماعی گره خورد و این دقیقاً به چند منظور جزء نقشه کلی سرمایه انحصاری در منطقه شد: اول - به سانی که در متن

اشاره شده است شیوع دادن اعتیاد به منظور خوار و ذلیل ساختن اقشار جامعه بیش از پیش. دوم - تمویل بخشی از بودجه تروریزم و سوم - هروئین یکی از اقلام سودآور تجارت در بازار آزاد برای جهان سرمایه داری است و سرمایه میخواهد این بازار را در جهان هرچه بیشتر وسعت دهد. مطابق احصایه صحت عامه و رسانه های متعدد چاپی و تصویری، اکنون دونیم میلیون انسان در افغانستان مصاب به مواد مخدر است و این دونیم میلیون انسان خوار و ذلیل که در زیر پل ها و روی جاده ها با سگ ها یکجا میولند، همه مشتریان دیوانوار بازار تریاک اند و این کشت اجتماعی با اهمیت تر از ترویج کشت تریاک در زمین، برای نظام سرمایه داری است.

ث - در سطور بالا یاد آور شدیم که در تحقق پروسه انباشت بدوی سرمایه داری ایجاد ارتشی از بیکاران یک هدف اساسی نظام سرمایه داری است، زیرا سرمایه یا ارزش اضافه فقط از نیروی کار خرید شده و در پروسه تولید به مصرف رسیده بدست میآید. پس سرمایه داران باید این نیرو را برای تعادل عرضه و تقاضا در بازار کار به فراوانی در اختیار داشته باشند؛ مثلاً اگر به ۱۰۰ کارگر ضرورت باشد، میباید ۱۰۰۰ کارگر در دسترس باشند. ولی سرمایه داری افغانستان که از جانبی قادر نبوده همه کارگران مزدور و فقرای خلع ید شده را جذب کند و از طرف دیگر حال که زندگی این زحمتکشان نه وابسته به کار شخصی خودشان، بلکه وابسته به تولید سرمایه برای سرمایه دار است؛ به فقر و فلاکت مواجه شده به شکل گدایان و ولگردان به خیابان ها آمدند و یا از کشور خارج میشوند. قرار احصایه ای که مطبوعات بیرون میدهد، در افغانستان بیش از ۱۳ میلیون انسان مجبور به فروش نیروی کار خویش است یعنی نزدیک به از هر دو نفر افغانستانی یک نفر؛ ولی در حد سه و نیم میلیون کارگر جذب کار شده؛ بقیه جبراً باید بیکار بمانند و ولگرد و بیچاره شوند و یا هم از راه قاچاق کشور را ترک گفته خود به کالای تجارتي قاچاقچیان بین المللی بدل گردند. کارگرانی که افغانستان را برای دریافت کار ترک میکنند؛ بیانگر این واقعیت است که کشورهای سرمایه داری جهان که در تحقق پروسه انباشت بدوی سرمایه در افغانستان مشترکاً کار کردند، حال در بازار نیروی ارزان کار، از کار کارگران خلع ید شده سهم خود را میبرند. پس کار روی تحقق پروسه تشدید انباشت بدوی سرمایه در افغانستان از طرف سرمایه انحصاری جهان و سرمایه های منطقه نه چیزی تصادفی و آبی؛ بلکه عملی بوده آگاهانه.

## منابع:

(۱) سرمایه جلد ۲ ص ۹۸۱ ترجمه ایرج اسکندری چاپ جدید

(۲) همان اثر فصل ۲۴

(۳) سرمایه صفحات ۹۵۲ و ۹۵۳ جلد ۲

(۴) همان اثر ص ۹۲۳

(۵) همان اثر فصل ۲۴

(۶) تکامل سوسیالیسم از تخیل به علم ص ۲۴

(۷) تاریخ غبار ص ۵۹۴

(۸) پیل شخصی که از انگلستان به هلند جدید می‌رود تا در سوان ریور سرمایه گذاری کند وی به قیمت ۵۰۰۰۰ لیره استرلینگ وسایل معیشت و ۳۰۰۰ کارگر مرد، زن و کودک را با خود انتقال می‌دهد؛ ولی وقتی به مقصد می‌رسد کاملاً تنها میماند؛ زیرا وی همه چیز را با خود انتقال داده بود اما مناسبات تولیدی انگلستان به سوان ریور صادر نشده بود. (سرمایه جلد ۲ ص ۹۸۷)

(۹) گروند ریسه جلد اول ص ۳۶ ترجمه باقر پرهام و احمد تدین.

(۱۰) امپریالیسم بالاترین مرحله سرمایه داری.

(۱۱) گروند ریسه جلد اول ص ۲۲

(۱۲) تلک خرس اثر محمد یوسف سابق رییس ISI و مارک ادکین

# Capital Accumulation

Poverty and Salavery of the Working Class



**Afghanistan Socialist Activists Union**

**March 2005**